

سرمقاله

"طبقه متوسط" و تحریف خیزش

سترگ توده ای اخیر!

... همانطور که می دانیم به لحاظ تاریخی در فرهنگ غرب طبقه متوسط در قرون گذشته که سیستم فئودالی بر جامعه حاکم بود، به طبقه بورژوازی اطلاق می شد که با دو طبقه اصلی جامعه آن زمان یعنی فئودالها و دهقانان فرق داشت. حال با رجوع به واقعیت های عینی در جامعه خودمان و با توجه به سلطه نظام سرمایه داری می توان متوجه شد که تحریف کنندگان وقایع اخیر در ایران در واقع به جای لفظ بورژوازی و یا سرمایه داران که از بار منفی در جامعه برخوردار است از اصطلاح گمراه کننده "طبقه متوسط" استفاده می کنند تا حرکت توده های مردم جان به لب رسیده ایران را به حساب این طبقه بریزند و از سوی دیگر از آنجا که قشرهای گوناگون خرده بورژوازی در ساخت اقتصادی جامعه قاعدتاً قشرهای میانی فهمیده می شوند، آنها با اختراع چنین اصطلاحی از این لحاظ نیز ایجاد سردرگمی می کنند....

صفحه ۲



مصاحبه "پیام فدائی" با رفیق اشرف

دهقانی در مورد خیزش بزرگ مردم در

خرداد ۱۳۸۸ (قسمت دوم)

در صفحه ۹

آنکه ناموخت از گذشت روزگار...! (باسخی به فحش نامه سازمان اقلیت)

...واقعیت این است که سازمان فداییان اقلیت همواره کوشیده که با فرار از یک مبارزه ایدئولوژیک واقعی، نقش خود در سازمان بزرگ فدایی پس از قیام را لاپوشانی نموده و در این مورد به افکار عمومی و بویژه هواداران و نیروهایش این گونه جلوه دهد که مسئولیت تمامی آن سیاستهای سازشکارانه و فاجعه بار در سازمان فدایی پس از قیام تا مقطع انشعاب اقلیت از اکثریت، صرفاً بر دوش دار و دسته خائن فرخ نگهدار قرار دارد. در حالی که همه واقعیات و اسناد نشان می دهند که این یک تحریف بزرگ در رویدادهای تاریخی ست و اگر چه تداوم آن سیاست ها نهایتاً در مورد دار و دسته اکثریت منجر به همکاری آنها با ضد انقلاب و آلوده شدن دستشان به خون مردم و انقلابیون گردید، اما این امر نمی تواند بار مسئولیت آن دسته از رهبران بعدی اقلیت که خود اذعان می کنند حداقل تا آذر ماه سال ۵۸ در رأس امور آن سازمان سازشکار قرار داشته اند را کاهش داده و یا نادرستی نظراتی که آنان حاملش بوده و تأثیر خود را در حرکت بعدی سازمان اقلیت به جای گذاشته را کتمان نماید. ... صفحه ۹

فریب "ناجیانی" که خود

جلاد بودند را نخورید!

... به عنوان یکی از بازماندگان کشتار های دهه ۶۰ نه قادرم و نه حق دارم که اجازه دهم مسئولیت موسوی در کشتار هزاران زندانی سیاسی ماست مالی شود. بهترین فرزندان این مملکت در زمان موسوی دسته دسته به جوخه های اعدام سپرده شدند و حال عده ای در تلاش اند تا یکی از مسئولین این جنایت و کشتار را در پوشش رنگ سبز ناجی مردم ما جا بزنند. کسی که با بی شرمی و دروغگویی آشکار مدعی است که در ۲۰ سال سلطه جمهوری اسلامی دستگیری بی دلیل مردم بی سابقه است، چگونه می تواند ناجی مردم ستمدیده باشد... صفحه ۱۷

زنان در جنبش خلق کرد *

...حضور پیشمرگه های زن که در سازمانهای انقلابی تعلیمات نظامی دیده بودند، در دسته های نظامی چشمگیر بود. بسیاری از دخترها در زمان جنگ ۲۲ روزه سنج مسلمانان به دفاع از مردم پرداختند. دخترهای پرستاری که در بنکها فعال بودند و گروه امداد محله تشکیل میدادند نیز نقش مهمی در مداوای پیشمرگه ها و مردمی که زخمی شدند داشتند. جنایتکاران رژیم پس از اشغال کردستان، این دختران شجاع را به جرم نگهداری از زخمی ها دستگیر کرده و به طرز فجیعی کشتند. این دختران مبارز مقاومت زیادی در زندانها از خود نشان دادند و سرودخوان و در حال دشنام دادن به مزدوران رژیم پای جوخه های اعدام رفتند... صفحه ۱۴

در صفحات دیگر

- گزارشات از حرکات اعتراضی در (اتریش، سوئد، استرالیا، هلند و انگلستان) در حمایت از خیزش توده ای اخیر در صفحات..... ۸، ۱۶، ۱۹ و ۲۰
- کمکهای مالی..... ۲۰

وجود دارد که گویا طبقه ای که جنبش عظیم اخیر را در ایران بر پا نمود، طبقه ای است که از شرایط اقتصادی کاملاً مرفهی برخوردار است و خواهان سرنگونی "نظام" نیست ولی دارای یک سری خواست های اجتماعی و یا بطور کم رنگ سیاسی است که برآورده نشده و از این رو از برخی از سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی و یا مشخصاً از احمدی نژاد شدیداً ناراضی می باشند. از نظر ارائه دهندگان چنین تحلیل های انحرافی گویا نیرو های این طبقه بود که به خاطر اعتراض به تقلب در انتخابات، برای دفاع از جمهوری و آزادی (البته "آزادی های اجتماعی، و نه لزوماً سیاسی") به خیابانها آمدند و زیر بیرق سبز رهبری موسوی خواهان ابطال انتخابات تقلبی و برقراری ریاست جمهوری میر حسین موسوی شدند!

با اندکی تعمق در اظهارات این دسته از افراد می توان دید که از نظر آنها مردم به دو دسته تقسیم می شوند که عبارتند از روستائیان و اقشار و طبقات فقیر شهری که این دسته گویا به خاطر حسن نظر و کمک های اقتصادی احمدی نژاد به آنان و دلایلی نظیر ناآگاهی و غیره کاری به رژیم جمهوری اسلامی ندارند و دسته دوم همین "طبقه متوسط" است که مخالف آن سیاست هائی در جمهوری اسلامی می باشند که احمدی نژاد مبین آن است و از نظر آنان طبقه ای است که بدلیل برخورداری از فرهنگ غربی، خیلی از معیارها و مسایل اجتماعی موجود در ایران مورد قبولش نیست.

همانطور که می دانیم به لحاظ تاریخی در فرهنگ غرب طبقه متوسط در قرون گذشته که سیستم فئودالی بر جامعه حاکم بود، به طبقه بورژوازی اطلاق می شد که با دو طبقه اصلی جامعه آن زمان یعنی فئودالها و دهقانان فرق داشت. حال با رجوع به واقعیت های عینی در جامعه خودمان و با توجه به سلطه نظام سرمایه داری می توان متوجه شد که تحریف کنندگان وقایع اخیر در ایران در واقع به جای لفظ بورژوازی و یا سرمایه داران که از بار منفی در جامعه برخوردار است از اصطلاح گمراه کننده "طبقه متوسط" استفاده می کنند تا حرکت توده های مردم جان به لب رسیده ایران را به حساب این طبقه بریزند و از سوی دیگر از آنجا که فشرهای گوناگون خرده بورژوازی در ساخت اقتصادی جامعه قاعدتاً



گرفتن رای شان به آنجا آمده اند. خلاصه بازار تحریف ماهیت و واقعیت خیزش بزرگ مردم ما درست از همان روز اول داغ شد که متأسفانه هنوز هم ادامه دارد. تحریف کنندگان، نیروهای ضد خلقی و همچنین سازشکارانی هستند که می کوشند در آشفته بازار موجود کالای بنجل خود را عرضه و آب کرده و از این نمذ برای خود کلاهی بدوزند. روشن است که پذیرش هر یک از احکام فوق چه نتایج عملی ای به دنبال دارد و چگونه کسانی با تکیه بر تحلیل ها و تفسیر های من درآوردی، ییشرمانه جنبش مردم را حرکتی ارتجاعی قلمداد کرده و پاسیفیسیم ضد انقلابی خود را توجیه می کنند. همه این واقعیات نشان می دهند که ارائه تصویری حتی الامکان واقعی از سیر رویدادها در جامعه دارای چه اهمیتی است.

در بازار داغ تحریف ماهیت و واقعیت جنبش اخیر مردم ایران یکی از تحلیل هائی هم که سعی در رواج آن دارند این است که این خیزش مردمی را جنبش "طبقه متوسط" ایران نامیده و به این طریق با مخدوش کردن سیمای همگانی این خیزش مردمی آنها تنها متعلق به بخشی از جامعه ایران که روشن هم نیست از نظر آنها در کجای روابط تولیدی موجود قرار دارد نسبت می دهند.

اما منظور از طبقه متوسط چیست؟ پاسخ تحریف کنندگان جنبش اخیر به این سوال مبهم بوده و کاملاً روشن نیست، اما از سخنان آنان این برداشت عمومی

از همان آغاز شکل گیری خیزش بزرگ توده های جان به لب رسیده ایران در خرداد ماه سال جاری، شاهد تحریفات گوناگونی در رابطه با ماهیت این جنبش بزرگ مردمی بوده ایم. این امر به طور اساسی از یک طرف با توجه به حضور بخش هائی از طبقه حاکمه در مبارزات اخیر مردم تحت ستم ما و تلاش آنان به عنوان اصلاح طلبان حکومتی جهت کانالیزه کردن اعتراضات مردمی به مجرای اختلافات درونی طبقه حاکمه و از طرف دیگر بدلیل قدرت دستگاه تبلیغاتی اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی و رسانه های امپریالیستی (که به جهت تضعیف جنبش مردم و مخدوش کردن صف خلق و ضد خلق به پشتیبانی از نیروهای ضد خلقی و تحلیل ها و تفسیر هایشان از این جنبش می پردازند)، امکان پذیر شده است. از همان آغاز، یکی برای این جنبش خود به خودی که عملاً فاقد هر گونه رهبری و سازماندهی بود "رهبری" خلق می کرد و کسانی را که خود نیز اذعان دارند که دنباله رو اعتراضات مردمی بوده اند را تا حد "رهبران" این حرکت ارتقاء می داد؛ دیگری سعی می کرد این جنبش را ساخته و پرداخته دولتهای بزرگ قلمداد کند و آن را "انقلاب مخملی" بنامد؛ سومی علیرغم همه خشونت و قهری که در سطح خیابانها در مقابل چشم همگان به چشم می خورد و شعله های آتشی که برخی خیابانها را فرا گرفته بود، آنها حرکت مسالمت آمیز نامیده و از پیروزی گل بر گلوله سخن میگفت. یکی دیگر این طور جلوه می داد که توده میلیونی حاضر در خیابان ها گویا همگی صرفاً برای پس

قشرهای میانی فهمیده می شوند، آنها با اختراع چنین اصطلاحی از این لحاظ نیز ایجاد سردرگمی می کنند.

اگر این طبقه متوسط ناراضی مورد نظر آنها بخشی از بورژوازی ایران است باید دید که آنها مگر چه تعداد از جمعیت ایران را تشکیل می دهند که بتوان میلیونها نفر از توده شرکت کننده در جنبشی خود به خودی را متعلق به آنان و از نوع و جنس آنان دانست؟ روشن است که در اینجا بحث بر سر نیروهای خود این طبقه است و نه توده هائی که به هر دلیل می توانند دنباله رو این و یا آن سیاست گردند.

شاید گفته شود که منظور از "طبقه متوسط" خرده بورژواها و یا اقشار میانی جامعه می باشد که گویا به طرفداری از موسوی به میدان آمدند چرا که او را بیانگر و متحقق کننده خواستههای خود دیده و می بینند. در این صورت چنین مدعیانی باید به این امر پاسخ دهند که در برنامه انتخاباتی میرحسین موسوی چه مواردی وجود داشت که بیانگر خواستهها و مطالبات این خرده بورژواها یا مردم میانی تحت ستم ما بود؟ یا در آن برنامه چه چیزی وجود داشت که بر اساس آن وابستگان به خرده بورژوازی انتظار داشتند با قدرت گیری موسوی و تحقق آن مطالبات به خواستههای طبقاتی خود دست یابند. مگر موسوی چیزی فرا تر از این که خواهان "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر" است گفته بود و مگر وی به عنوان یک "اصلاح طلب اصول گرا" از آنچه برای نمونه خاتمی قبلاً گفته و عمل کرده بود چیز بیشتری گفته بود که حال یک باره عنوان سخنگوی "طبقه متوسط" برایش خلق شده است؟ اشتباه نشود در اینجا بحث بر سر آن نیست که قشرها و طبقات گوناگون جامعه به بهانه تقلب در انتخابات و ظاهراً در دفاع از موسوی به میدان مبارزه مستقیم با رژیم جمهوری اسلامی آمده و در واقع برای بیان خواستههای طبقاتی خود و تحقق آنها از موسوی در مقابل سرکوب خشن نیروهای امنیتی - نظامی قدرت حاکم سپری برای خود ساختند؛ و حتی بحث بر سر ناآگاهی هم نیست بلکه برخی از مدعیانی که جنبش میلیونی اخیر توده های جان به لب رسیده مردم ایران را به "طبقه متوسط" اختراعی خودشان نسبت می دهند موسوی را تلویحاً سخنگوی اقشار خرده بورژوازی جامعه و متحقق کننده خواستههای آنان جا می زنند و به این ترتیب آنها را طرفداران واقعی موسوی می خوانند. مسلم است که این دروغی است که

تنها برای اعتبار دادن به موسوی و نوشتن تاریخی تحریف شده از جنبش توده ای سترگ اخیر به نفع بخشی از طبقه بورژوازی ایران که در سیاست ایران به عنوان به اصطلاح "اصلاح طلبان" مشخص می شوند، ساخته و پرداخته شده است. از آنجا که ساخت اقتصادی جامعه است که موجودیت عینی طبقات را شکل می دهد

با توجه به این امر که در صحنه اقتصادی کشور "طبقه متوسط" مورد نظر تحریف کنندگان واقعبات جنبش اخیر موجودیت عینی ندارد باید دید که چه مصلحتی باعث خلق این موجود خیالی و ناقص الخلقه شده است. واقعبات این است که رسانه های امپریالیستی و متفکران وابسته به اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی با چنین تلاشی از یک طرف می کوشند بخشی از طبقه حاکمه یا طبقه بورژوازی که در اعتراضات اخیر نیز حضور داشته و دارند را جزء مردم جا بزنند و از طرف دیگر خواسته های توده های شرکت کننده در جنبش اخیر را در حد خواستههای این طبقه که با جنگ و دندان از دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی دفاع می کنند تقلیل بدهند.

برای شناخت این طبقه اختراعی قبل از هر چیز باید به شیوه تولید حاکم و ساخت طبقاتی منتج از آن رجوع کنیم. اما تنها نگاهی گذرا به ساخت اقتصادی جامعه و ترکیب طبقاتی موجود نشان می دهد که در جامعه ما اساساً طبقه ای به نام "طبقه متوسط" که خواهان جمهوری اسلامی نه یک کلام کمتر و نه یک کلام بیشتر باشد، وجود خارجی ندارد بلکه طبقه ای با چنین خصوصیات بخشی از بورژوازی ایران است که متوسط نبوده و در شرایط ایران هم جز بورژوازی وابسته نمی باشد.

می دانیم که در ایران که کشوری تحت سلطه امپریالیسم است، نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم سرمایه داری وابسته است که ایران را به جزئی ارگانیک از نظام امپریالیستی جهانی - که مرحله انحصاری سرمایه داریست - تبدیل کرده است، سرمایه وابسته به امپریالیسم تمام منابع ملی را غارت کرده و به بیرحمانه ترین وجهی کارگران را استثمار و دسترنج دهقانان و اقشار مختلف خرده بورژوازی در شهر و روستا را غارت می کند. بنابراین بر اساس ساخت اقتصادی موجود جدا از بورژوازی وابسته به مثابه طبقه حاکم ما در صف سرکوب شدگان جامعه شاهد طبقه کارگر، دهقانان و

اقشار گوناگون خرده بورژوازی در شهر و روستا می باشیم. اگر منظور از "طبقه متوسط" بخشی از طبقه حاکم نبوده و اقشار گوناگون خرده بورژوازی است کاملاً روشن است که خواست و مطالبه آنها "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" نبوده و نمی تواند باشد. به این دلیل ساده که در ۳۰ سال گذشته آنها بطور روزمره زیر فشارها و اخاذی های رژیم جمهوری اسلامی قرار داشته و کمرشان زیر مالیاتها، جرمیه ها و اخاذیهای همین رژیم خم شده و استبداد عربان "ولایت فقیه" کارد به استخوانشان رسانده است.

خرده بورژوازی ایران که طبقه حاکم معمولاً آنرا "بز بلا گردان" همه نابسامانیهای نظام حاکم و سیاستهای غارتگرانه خود می نماید، اتفاقاً بطور آشکار از طرف قدرت دولتی که وظیفه اساسی اش حفظ و حراست از منافع بورژوازی وابسته می باشد، مورد تعدیات گوناگون دولتی قرار دارد. این خرده بورژوازی یا اقشار میانی جامعه که هر روزه با زور دولتی مواجه است شدیداً خواهان دموکراسی از نقطه نظر خود یعنی آزادی از قید و بند های دولتی است و از این رو مرگ بر دیکتاتوری یا مرگ بر دیکتاتور که شعاری مربوط به همه اقشار و طبقات خلقی است اولین شعار مهم برای وی تلقی می شود. بنابراین این بخش از جامعه ما که من حیث المجموع خواهان نابودی دیکتاتوری حاکم یعنی جمهوری اسلامی است از زاویه منافع طبقاتی اش نمی تواند از افراد و سازمانهایی دفاع کند که خود هر روز فریاد می زنند مسئله اصلی شان حفظ "نظام مقدس جمهوری اسلامی" است و نمی تواند سخنگو و متحقق کننده خواستههایش را در وجود افراد یا احزاب و گروه هائی ببیند که خواهان حفظ نظام جابرانه موجود بوده و در راستای منافع جناح خود با قدرت حاکم بر سر شیوه اداره جامعه اختلاف دارند، والا خود زمانیکه هدایت ماشین دولتی را بر عهده داشتند به بی رحمانه ترین وجهی کارگران را استثمار کرده و در غارت و چپاول اقشار خرده بورژوا از هیچ کاری کوتاهی نمی کرده اند.

در هر حال اگر منظور به اصطلاح تحلیل گران مورد بحث از طبقه متوسط بخشی از همین طبقه حاکمه یعنی بورژوازی وابسته است که در این صورت این طبقه را با هیچ معیاری نمی توان "متوسط" نامید، آن هم در شرایطی که بزرگترین سرمایه های ممکن در تاریخ کشور در دستانشان متمرکز شده است.

ترین مسائل جنبش اخیر را تشکیل می دهد؛ و درست در این شرایط است که ایده اختراعی اخیر "طبقه متوسط" در ایران در خدمت تطهیر چهره دشمنان مردم قرار گرفته و با توسل به آن عملاً چهره دشمنان مردم ما را نظر ها پنهان می ماند، در عین حال این امر در صف نیروهای انقلابی تفرقه ایجاد کرده و اجازه نمی دهد که همه انرژی مردم ستمدیده در جهت نابودی تمامیت نظام ظالمانه حاکم کانالیزه شود. بنابراین بهتر است پدیده ها را با نام اصلی شان شناخت و صدا کرد، اگر چنین کنیم می بینیم آنچه به نام "طبقه متوسط" از آن نام برده می شود و موسوی و کروبی را به عنوان نمایندگان آن معرفی می کنند بخشی از طبقه حاکمه می باشد که تجربه سلطه ۳۰ ساله جمهوری اسلامی نشان داده است که بدون خلع ید از این طبقه و سرنگونی رژیم تابعش یعنی جمهوری اسلامی با همه جناح ها و دسته بندیهای درونی اش، امکان رسیدن به آزادی و دمکراسی وجود ندارد. طبقه حاکمه یعنی بورژوازی وابسته در تمامیت خود دشمن توده های ستمدیده ما بوده هست و خواهد بود. واقعیت این است که خیزش عظیم مردم ما یک جنبش توده ای بود که همه اقشار و طبقات جامعه در آن شرکت داشتند و چون تقلب در انتخابات فرمایشی بهانه بروز آن شد بخشهایی از طبقه ضد انقلابی حاکمه یعنی اصلاح طلبان حکومتی هم امکان شرکت در آن را یافتند که می کوشیدند نیروی اعتراض مردم را کنترل و از آن به منابه فشار از پائین برای چانه زنی در بالا سود جویند.

تلاش بخشهایی از طبقه حاکمه که امروز بوسیله برخی از تحلیلگران با نام مستعار "طبقه متوسط" معرفی می شوند برای به انحراف کشاندن جنبش مردم و بهره برداری از آن نه امری است که تازگی دارد و نه می تواند ذره ای از اهمیت مبارزاتی این جنبش کم می کند. اما این واقعیت وظیفه مبارزه با چنین تحلیل ها و با این دارو دسته و افشای چهره کثیف شان را در مقابل نیرو های انقلابی قرار می دهد، امری که اساساً از طریق شرکت در این جنبش و تلاش جهت بالا بردن آگاهی مردم و تشکل آنها و در نتیجه عمق بخشیدن به جنبش مردم و به هر طریق باری رساندن به آن امکان پذیر می باشد.

بنابراین در شرایطی که قسمت بزرگی از سرمایه گذارها از طریق دستگاه دولتی انجام می شود و دولت خود بزرگترین سرمایه دار کشور است چه جایی برای تقسیم کردن سرمایه به بزرگ و متوسط می ماند؟ بر این اساس باید گفت که داستان سرائی در مورد "طبقه متوسط" همان قدر نادرست و ذهنی و مضحک است که کسانی در مورد وابستگی دولت احمدی نژاد به دولت "امام زمان" داستان سرائی می کنند.

با توجه به این امر که در صحنه اقتصادی کشور "طبقه متوسط" مورد نظر تحریف کنندگان واقعیات جنبش اخیر موجودیت عینی ندارد باید دید که چه مصلحتی باعث خلق این موجود خیالی و ناقص الخلقه شده است. واقعیت این است که رسانه های امپریالیستی و متفکران وابسته به اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی با چنین تلاشی از یک طرف می کوشند بخشی از طبقه حاکمه یا

بر اساس ساخت اقتصادی موجود جدا از بورژوازی وابسته به منابه طبقه حاکم، ما در صف سرکوب شدگان جامعه شاهد طبقه کارگر، دهقانان و اقشار گوناگون خرده بورژوازی در شهر و روستا می باشیم. اگر منظور از "طبقه متوسط" بخشی از طبقه حاکم نبوده و اقشار گوناگون خرده بورژوازی است کاملاً روشن است که خواست و مطالبه آنها "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" نبوده و نمی تواند باشد. به این دلیل ساده که در ۳۰ سال گذشته آنها بطور روزمره زیر فشارها و اخاذی های رژیم جمهوری اسلامی قرار داشته و کمرشان زیر مالیاتها، جریمه ها و اخاذیهای همین رژیم خم شده و استبداد عربان "ولایت فقیه" کارد به استخوانشان رسانده است.

طبقه بورژوازی که در اعتراضات اخیر نیز حضور داشته و دارند را جزء مردم جا بزنند و از طرف دیگر خواست های توده های شرکت کننده در جنبش اخیر را در حد خواستههای این طبقه که با چنگ و دندان از دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی دفاع می کنند تقلیل بدهند.

درست در چنین شرایطی است که جلوگیری از مخدوش شدن صف خلق با نیرو های ضد خلقی یکی از میرم

از سوی دیگر شاهدیم که خالقین "طبقه متوسط" که جنبش توده های بپا خاسته ما را به آن منتسب کرده و این ادعا به کرات از سوی رسانه های امپریالیستی و اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی تبلیغ می شود، افرادی مثل موسوی، کروبی و خاتمی و سازمانهایی مثل "جبهه مشارکت اسلامی"، "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" و حتی "کارگزاران سازندگی" با متولی اش هاشمی رفسنجانی را به "طبقه متوسط" ایران نسبت می دهند. این ادعا البته خود بیانگر مضحک بودن آن می باشد چرا که وابستگی افراد نامبرده و تشکل های سیاسی اشان به طبقه حاکمه ایران یعنی بورژوازی وابسته اظهارنمائی می باشد. برای اثبات "متوسط" نبودن این بورژواها حتی نیازی نیست که به حسابهای بانکی آنها چه در داخل و چه در خارج از کشور مراجعه نمود، عملکرد تاکنونی این افراد و سازمانها و آما و آرزوهای اعلام شده شان و همچنین مطالبات و برنامه هایی که بر آن تاکید دارند خود بیش از هر ادعائی واقعیت طبقاتی آنها را بیان می کند. برآستی که انتصاب چنین جریاناتی که گاه خود نیز اذعان دارند جزء طبقه حاکمه بوده و از منافع این طبقه کشور حمایت می کنند و اختلافشان با دارو دسته ولی فقیه اختلافی "خانوادگی" است به "طبقه متوسط" جز قلب واقعیت های عینی جامعه و مخدوش کردن واقعیت طبقاتی خیزش اخیر چه معنائی دارد؟ برآستی چگونه می توان "سرداران" و آخوند ها و آقازاده هایی که از طریق نفوذ در دستگاه دولتی بزرگترین قراردادهای و پروژه های اقتصادی را در دستان خود متمرکز کرده اند و تنها ثروتی که از دزدیهای آشکارشان به جیب می زنند میلیاردری است را "متوسط" قلمداد کرد؟

این را همواره باید به خاطر سپرد که قسمت عمده سرمایه گذارها در ایران از طریق دولت انجام می گیرد و استثمار امپریالیستی عمدتاً با واسطه دستگاه دولتی انجام می شود، دستگاه دولتی ای که با توجه به تمرکز در آمد حاصل از فروش نفت در دستانش (آنهم در شرایطی که اصلی ترین منبع درآمد کشور فروش نفت می باشد) به غول بی شاخ و دمی تبدیل شده و نقش ویژه ای در حیات اقتصادی کشور یافته است.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

مصاحبه "پیام فدائی" با رفیق اشرف دهقانی در مورد خیزش بزرگ مردم در خرداد ۱۳۸۸



برای دریافت فایل صوتی این مصاحبه می‌توانید به آدرس زیر رجوع کنید: <http://www.siahkal.com/>

وضعیت انقلابی در ایران

سوال: برخی از تحلیل‌ها، شرایط کشور را با دوران قبل از انقلاب سال ۵۷ مقایسه می‌کنند و مدعی‌اند که بحران سیاسی کنونی می‌رود که به یک وضعیت انقلابی منجر شود. آیا از نظر شما مولفه‌های وضعیت انقلابی در شرایط امروز وجود دارد؟

پاسخ: این یک واقعیت انکارناپذیره که خیزش عظیم میلیونی اخیر توده‌های تحت ستم ایران چنان بود که خیلی‌ها را بیاد انقلاب سال ۵۷ انداخت. موج مبارزاتی که همگان شاهدش بودند، در واقع یک موج از اقیانوس بیکران توده‌ها بود. این موج هر چند آنقدر عظیم بود که شرایط سیاسی پیشین حاکم بر جامعه را دگرگون کرد و جامعه را کاملاً دچار بحران سیاسی کرده است، ولی فاکتورهائی وجود دارند که اجازه نمی‌دهند در حال حاضر از بوجود آمدن وضعیت انقلابی در ایران و انقلاب صحبت کرد.

جامعه‌شناسی علمی که متکی بر تجارب تاریخی است نشان می‌دهد که در یک جامعه طبقاتی با شدت‌گیری مبارزه توده‌های تحت ستم بر علیه نظم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه، وضعیت خاصی در جامعه بوجود می‌آید که به صورتی که لنین، این آموزگار راستین طبقه کارگر فرموله کرده است در آن توده‌های استثمارشونده و زحمتکش به عدم امکان زندگی به شیوه سابق پی برده و تغییر آن را طلب می‌کنند و استثمارگران نیز دیگر نمی‌توانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. یا به عبارت دیگر پائینی‌ها نظام کهنه را نمی‌خواهند و بالائی‌ها هم نمی‌توانند بشیوه سابق ادامه دهند. با نگاهی به شرایط کنونی جامعه ایران، نشانه‌هایی را می‌توان سراغ گرفت که ممکن است دال بر وجود این عوامل در ایران تلقی شود. اما، اگر به تجربه انقلابات مختلف در سطح جهان نگاه کنیم می‌بینیم که بوجود آمدن وضعیت انقلابی در یک جامعه با یک بحران انقلابی همراه است. در چنین شرایطی جامعه از یک سو شاهد یرآمد آشکار سیاسی توده‌ها و جدا شدن کاملاً آشکار و قطعی اکثریت عظیم مردم از حکومت می‌باشد و از سوی دیگر شاهد شدت‌گیری تضادهای درونی جناح‌های مختلف حکومت در حدی است که تشننت و سردرگمی در میان آنان کاملاً دامن زده شده و حکومت آشکارا به ورشکستگی سیاسی دچار شده است. با فرا رسیدن چنین وضعیتی توده‌ها در سطح وسیعی به لزوم استقرار نظمی جدید به جای نظم کهنه‌ای که برای آن بین بردن آن بپا خاسته‌اند، پی برده و دست‌اندر کار ایجاد آن می‌گردند؛ و مبارزه و جنگ با حکومت و بطور کلی با استثمارگران که با همه قوا برای حفظ و پاسداری از نظم کهنه حاکم می‌کوشند و بیش از پیش تلاش می‌کنند که از شکاف برداشتن روبنای موجود جلوگیری نمایند، شدت می‌یابد.

اگر همه این تجارب جمع‌بندی شده از انقلابات مختلف در سطح جهان را در نظر بگیریم، در مورد شرایط کنونی جامعه ایران، براحتمی نمی‌توانیم بگوئیم که اکنون وضعیت انقلابی در جامعه ما حاکم است. همانطور که گفته شد توده‌های مبارز و انقلابی ایران به بهانه اعتراض به تقلب در انتخابات به خیابان‌ها آمدند و خیلی زود در همان روزهای اول نشان دادند که مسأله آنها سرنگونی تمامیت رژیم جمهوری اسلامی است. از آن زمان تا کنون قشرهائی از مردم چه با تداوم مبارزاتشان و چه با سر دادن شعارهائی چون "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر دیکتاتور"، و امروز در زیر همه سرکوب‌های وحشیانه، با فریاد "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" (این شعار در عین حال با استقرار هر گونه حکومت مذهبی نیز در ایران مرزبندی می‌کند)، این واقعیت را آشکار ساخته‌اند که آنها دیگر نمی‌خواهند به زندگی در زیر سلطه جمهوری اسلامی ادامه بدهند. اما باید به این امر توجه داشت که با این که در واقعیت امر اکثریت عظیم جمعیت ایران از جمهوری اسلامی متنفر و بیزار بوده و خواهان سرنگونی آن می‌باشند ولی تا جایی که به تظاهر آشکار این امر مربوط می‌شود، تنها یک بخش از اقیانوس بی‌کران این اکثریت به حرکت درآمده‌اند، و در حال حاضر نیروهای تظاهرکننده فقط در برگزیده بخشی از جامعه می‌باشند که سبزه‌های اسلامی هم که در جهت بدست گرفتن رهبری تلاش می‌کنند و خود متعلق به اردوی استثمارگران می‌باشند، در آن نفوذ می‌کنند. از جنبه دیگر این درست است که امروز شرایط خاصی در ایران حاکم است. حضور بسیار گسترده نیروهای سرکوب در کوچه‌ها و خیابان‌ها که با وحشی‌گری غیر قابل توصیف با مردم برخورد می‌کنند که نسبت به شرایط قبل از خیزش عظیم مردم بی‌سابقه می‌باشد؛ و یا این امر که حالا دیگر جلادانی که سی سال حاکمیت خویش را با زندان و شکنجه و کشتارهای فجیع حفظ کرده‌اند ظاهراً دلسوز مردم شده و به دفاع از زندانیان سیاسی و یا خانواده شهدای اخیر جنبش می‌پردازند، همچنین درگیری‌های متعددی که فیمابین حکومتیان در جناح‌های مختلف بوجود می‌آید، همه اینها از وجود شرایط بحرانی خاص در جامعه حکایت می‌کنند، و شواهدی موجود است که تشننت و سردرگمی آشکاری را در میان سران جمهوری اسلامی نشان می‌دهند. با این حال هنوز این واقعیات بیانگر ورشکستگی تمام و کمال رژیم، آنطور که لنین از آن به عنوان یکی از مولفه‌های وضعیت انقلابی صحبت می‌کند، نمی‌باشند. اما شواهد موجود نشان می‌دهند که شرایط جامعه چنان بحرانی است که استثمارگران برای تداوم حکومت بر استثمارشوندگان به هر تلاشی دست زده و به اتخاذ راه و روش‌های گوناگونی متوسل شده‌اند. نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که بحران شدید شرایط کنونی، پستر و زمینه‌ای است که بسته به تأثیر مثبت عوامل مختلف در آن می‌

نفی احمدی نژاد جلوه می دهند، می گذارند. همه این کارها که در خدمت کند کردن آهنگ مبارزه برای سرنگونی رژیم مزدور حاکم بر جامعه ایران قرار دارد، کاملاً آگاهانه از طرف رسانه ها و ارگان های امپریالیستی یا به زبانی دیگر سرمایه داری جهانی، صورت می گیرد. در دوره انقلاب ۵۷ که تصمیم امپریالیستها یا توجه به پارامترها و اوضاع و احوال خاص آن دوره، جایگزین کردن رژیم شاه با یک دار و دسته ارتجاعی دیگر بود، خیلی ها هنوز بیاد دارند که چطور همین رسانه ها از هر وسیله ای برای جا انداختن خمینی به مثابه رهبر جنبش توده ها استفاده می کردند و همانطور که دیدیم در این مسیر کار را به آنجا رساندند که هرکس به تبلیغات اینان توجه کند می بیند که آنها با زرنگی و مودی گری تمام، کار تبلیغی خود را با جهت گیری برای حفظ رژیم جمهوری اسلامی، به پیش می برند؛ ولی در این مسیر از تقویت دیگر نیروهای مترجع و پشتیبانی از جناح اصلاح طلب به منظور کنترل جنبش توده ها و مقابله با شرایط غیرقابل پیش بینی، غافل نیستند.

اصلاح طلبان علیرغم هر تضادی که با جناح خامنه ای-احمدی نژاد دارند که هر روز بر شدت آن نیز اضافه می شود، به کار نفوذ در جنبش مردم و کشاندن آنها به پشت سر خود مشغولند. از این طریق آنها، از یک طرف از مردم به مثابه سپری در مقابل جناح رقیب استفاده می کنند، و از طرف دیگر تا آنجا که برایشان مقدور است، برای کنترل جنبش مردم به نفع "جمهوری اسلامی نه یک کلام کمتر و نه یک کلام بیشتر" تلاش می کنند.

سوال: به نظر می رسد که در رابطه با موضوع وضعیت انقلابی، این قسمت صحبت شما مربوط به جبهه دشمن بود. در مورد مردم چی؟

پاسخ: در جبهه مردم، دو دسته را می توان مشخص کرد. اول نیروهای انقلابی. آنها کسانی هستند که به هر ترتیب در جهت رادیکالیزه شدن جنبش کنونی می کوشند و این منظور را با تشدید هر چه بیشتر مبارزات مستقل توده ها بر علیه تمامیت رژیم تعقیب می کنند. این مبارزین انقلابی که نیروهای چپ و رادیکال جنبش از آن جمله اند در حالی که تشدید هر چه بیشتر تضاد فیما بین جناح های درونی رژیم را به سود جنبش انقلابی مردم می دانند ولی کمترین امیدي نه به خود آن جناح ها و نه به ماحصل تضادهای آنها با یکدیگر بسته اند. این نیروی انقلابی در داخل ایران در زیر سرکوب وحشیانه نیروهای مسلح رژیم و تشبثات اصلاح طلبان، برای تداوم مبارزه و رادیکالیزه کردن شعارهای آن کوشش می کند. در خارج از کشور نیز با برافراشته نگاه داشتن پرچم سرنگونی رژیم مزدور جمهوری اسلامی و حمایت از مبارزات توده های تحت ستم ایران در این جهت، سعی در انعکاس صدای نیروهای انقلابی جنبش در میان افکار عمومی را دارد.

دسته دوم از درون جبهه خلق را نیروی تشکیل می دهد که اگر چه از رژیم جمهوری اسلامی متنفر و بیزار است، اما از انقلاب نیز بسیار وحشت دارد. این ها به خاطر تزلزلشان، اغلب بدنبال راه های به اصطلاح میانی که معمولاً با مماشات و سازشکاری همراه است، می گردد. تحلیل های آنها به عنوان نمونه، افتادن مردم بدنبال جناح غیرحاکم- حال بطور مستقیم یا غیر مستقیم- را همان استفاده از تضادهای درونی جلوه می دهد؛ و در این تصور تا آنجا پیش می رود که امید به رهایی از شر جمهوری اسلامی را صرفاً رشد آن تضادها خوانده و در نتیجه مردم را از دست زدن به حرکت های مستقل بر علیه رژیم و در پیش گرفتن راه دراز مدت انقلابی برای مقابله با دشمنانش، بر حذر می دارد.

تواند یعنی از این پتانسیل برخوردار است که چنان شدت و عمقی پیدا کند و چنان وسیع و همه جانبه کلیت جامعه را فرا بگیرد که آشکارا به پیدایش یک وضعیت انقلابی در جامعه منجر شود، بگونه ای که همگان آن را بی چون و چرا به رسمیت بشناسند.

سوال: با توجه به آنچه گفتید چه عواملی می توانند شکل گیری این وضعیت را تسریع کنند؟

پاسخ: وقتی موضوع بر سر بالائی ها و پائینی ها است، پس همه چیز به چگونگی کنش و واکنش اینها بستگی دارد. همه چیز مربوط به این است که بالائی ها تا چه حد قدرت و توانائی سرکوب، منحرف ساختن جنبش توده ها و متوقف ساختن آن را داشته باشند و برعکس مردم که از افشار و طبقات مختلف تشکیل شده اند، تا چه حد خواهند توانست جنبش خود را بر ضد رژیم مزدور و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی پیش برده و ورشکستگی این رژیم را با آشکاری در مقابل دید همگان قرار دهند. بنابراین تنها رشد و گسترش هر چه بیشتر جنبش انقلابی است که می تواند شرایط کنونی را به وضعیت انقلابی در جامعه تبدیل نماید. هر قدمی که جنبش به جلو بردارد، هم باعث بیداری توده عظیم تری شده و آنها را به صحنه مبارزه با دشمنانشان می کشاند و هم تجربه انقلابی جدیدی در اختیار مردم قرار می دهد. در عین حال با رشد هر چه بیشتر جنبش انقلابی است که تضادهای درونی رژیم شدت یافته و تشتت و بحران و ورشکستگی سیاسی در میان حکومتیان دامنه بیشتری می یابد.

سوال: پس اجازه بدهید این سوال را بکنم که در این روند چه پارامترهای مثبتی می توانند جنبش را جلو ببرند و چه پارامترهایی می توانند جلوی آن را بگیرند؟

پاسخ: می توان در این رابطه، اول به تلاش همه دشمنان مردم از امپریالیستها (امریکا، روسیه، چین، امپریالیستهای اروپائی و غیره) گرفته تا جناح های مختلف درونی رژیم توجه کرد که همه برای نجات این رژیم به دست و پا افتاده و اولین وظیفه خود را تلاش برای جلوگیری از ریزش و در هم شکستن ساختمان پوسیده جمهوری نکبت و دار و شکنجه سی ساله خود قرار داده اند. حتی نگاهی گذرا به عملکردهای متفاوت این دشمنان، نشان میدهد که آنها با همه تضادهائی که با یکدیگر دارند، در نهایت هر یک در جهت حفظ رژیم جمهوری اسلامی می کوشند. حتی امپریالیسم امریکا که نزدیک به ۳۰ سال است فاقد روابط دیپلماتیک رسمی با جمهوری اسلامی می باشد و با پزی ظاهراً بسیار رادیکال تر از سایر همپالگی های خویش در مورد جمهوری اسلامی در مقاطعی حتی از وجود گزینه نظامی بر روی میز صحبت می کرد، حال با زبان و روش های مختلف تاکید می کند که خواهان حفظ رژیم موجود می باشد. با رجوع به مطبوعات و رسانه های خبری کشورهای مختلف امپریالیستی نیز می بینیم که همه آنان به انحاء مختلف همین خواست را دنبال می کنند و می بینیم که چگونه می کوشند تا تظاهرات میلیونی توده های ایران بر علیه رژیم و آنهمه خونی که از مردم مبارز ما بر زمین ریخته شد و می شود را در میان افکار عمومی به خاطر صرفاً اعتراض به انتخابات، و و قیحانه تر از آن به جهت حمایت از موسوی جا بزنند.

همه ارگان های امپریالیستی با هر نامی که دارند- و بعضاً نام های قشنگ حقوق بشری و دموکراسی طلبی هم به خود بسته اند- بطور کاملاً آگاهانه از انعکاس اخبار مبارزاتی که در آنها خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مطرح می شود، خودداری می کنند. خیرگزاری های متعلق به آنان حتی در خارج از کشور از انتشار هر حرکت رادیکال و هر سخنی که انعکاس نظر واقعی مردم ستمدیده ایران باشد اکیداً خودداری می کنند، بر عکس، فضای گسترده ای برای تبلیغ در اختیار اصلاح طلبان و همه نیروهائی که سقف مبارزه مردم ایران را حداکثر در حد

تضادهای درونی جمهوری اسلامی

سوال: حالا که صحبت در مورد تضادهای درونی جمهوری اسلامی است، پس این سوال را مطرح کنم که: یکی از مولفه های اوضاع کنونی اوج گیری تضادهای درونی طبقه حاکمه است. روزی نیست که دسته بندیهای درونی حاکمیت به شکلی به پرو بال هم نیچند. با در نظر گرفتن این امر که همه این جناح ها در حفظ سیستم موجود ذی نفع اند، چرا در شرایط بحرانی کنونی مصلحت نظام را بر منافع دسته خود ارجح نمی دانند؟

پاسخ: سوال بسیار خوبی است. در اینجا به این واقعیت که همه جناح های درون رژیم جمهوری اسلامی در حفظ سیستم بسیار ظالمانه حاکم ذینفع اند، اشاره شده است. من مایلم ابتدا روی این واقعیت کمی مکت کنم. به نظر من این را حتی نا آگاهترین توده ها نیز می دانند که موسوی، کروبی، رفسنجانی و خانمی و دیگر همپالگی هایشان، در حفظ نظام موجود در ایران (هم نظام اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری وابسته حاکم و هم نظام سیاسی ضد خلقی جمهوری اسلامی) همانقدر منافع دارند که احمدی نژاد، خامنه ای، مصباح یزدی، جنتی و غیره. بنابراین، این نیز واضح است که نوع تضاد و اختلافات این افراد و به طور کلی جناح های درونی رژیم با یکدیگر هر چقدر هم جدی و شدید بوده باشد، با نوع تضادی که مردم تحت ستم ما با کلیت این نظام دارند، بنیاداً و ماهیتاً متفاوت است. اما در مورد این که چرا آنها در شرایط بحرانی کنونی که جمهوری اسلامی از طرف توده ها مورد تهاجم قرار گرفته است، مصلحت نظام را به منافع دسته خود ارجح نمی دانند، البته این طور نیست. آنها سعی می کنند ولی نمی توانند. آخر خواستن همیشه توانستن نیست. در حال حاضر این رشد جنبش توده های جان به لب رسیده ایران بر علیه تمامیت رژیم است که باعث تشدید تضاد های آنها گشته، در نتیجه تا این فاکتور عمل می کند، آنها قادر نیستند کاملاً به میل خود رفتار کنند. ثانیاً، همه آنها، اتفاقاً شدیداً برای حفظ نظامشان تلاش می کنند. آنهمه ظاهراً قاطعیت نشان دادن از طرف رأس دیکتاتوری (ولی فقیه) برای سرکوب جنبش و خاموش کردن صدای جناح مقابل، روشی است که جناح خامنه ای- احمدی نژاد برای حفظ نظام به آن توسل جسته است. در مقابل، جناح موسوی- کروبی که قبلاً در شرایط حضور میلیونی مردم در خیابان ها از ابطال انتخابات سخن می گفتند، با احساس خطر و وحشت از رشد و اعتلای جنبش توده ای در جهت ساختار شکنی، از این خواست و خواست های دیگرشان دست کشیدند. در حال حاضر نیز آنها برای جلوگیری از شدت یابی هر چه بیشتر خشم مردم، درست به خاطر حفظ نظامشان، نقش سوپا اطمینان را برای کل رژیم، به عهده گرفته اند و سعی می کنند درست مانند سوپا اطمینان هائی که در دیگ های بخار کار می گذارند، حفظ نظام جمهوری اسلامی و دیگ سرمایه و سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران را ضمانت کنند. مثلاً آنها برای فرو نشانیدن خشم خانواده های داغداری که عزیزانشان در جریان سرکوب های "برادران" نظامی- امنیتی آنان شهید شده اند به ابراز همدردی با آن خانواده ها پرداخته و از آنان دلجوئی می کنند. البته جناح به اصطلاح اصلاح طلب از این طریق برای خود هم از میان مردم طرفدارانی دست و پا می کنند، ولی آنها این کارها را اساساً در جهت تحکیم پایه های نظام حاکم انجام می دهند. اتفاقاً، افراد و سرکردگانی از جمهوری اسلامی پیشاپیش به اهمیت و ضرورت به عهده گرفتن چنین نقش هائی برای حفظ خود و نظامشان تأکید کرده اند. مثلاً گفتاری از آخوندی به نام "حجت الاسلام زائری" در اول مرداد سال جاری پخش شد که در آن ضمن اشاره به بعضی واقعیت ها، "مستولین" را برای به عهده گرفتن نقش های متفاوت برای حفظ نظام فرا می خواند. این آخوندی در ابتدا اعتراف می کند که: "ضربه بزرگی به جمهوری اسلامی و به طور خاص ولایت فقیه وارد شده است" و مطرح می کند که "در این شرایط مهمترین مسأله حفظ اساس نظام و تأیید

ولایت فقیه است". آنگاه نظر خود را در مورد اوضاع پیش آمده این طور توضیح می دهد که: "آنچه رخ داد مسلماً نمی تواند فقط و فقط حاصل نارضایتی از نتیجه انتخابات باشد، واضح است که آزدگی ها و زخم دیدگی ها و مشکلات متراکم مردم در طی سال های گذشته فرصت برای سوء استفاده تخریب گران ایجاد کرده است. نمی توان انکار کرد که اعتراض موجود متعلق به بخشی از مردم همین جامعه است". این قسمت از حرفهای آخوند زائری حجت الاسلام هم جالب است. او با اقرار به این که جوان های امروز با اینترنت و موبایل و ماهواره سر و کار دارند، و "مخاطب" حالا عوض شده می گوید: "سال ها از جیب و کیسه دین و عقاید و قرآن و کربلا و ... خرج کرده ایم و دیگر حالا تقریباً چیزی در این کیسه و جیب نمانده و حالا وقتش است که خودمان یک کاری بکنیم و تکانی بخوریم." ببینید با چه صراحتی به رذالت خودشان در فریب مردم اعتراف می کنند! این آخوند بعد راه حل ارائه می دهد و تأکید می کند: "البته طبیعی است که رهبر معظم انقلاب موضع قدرتمند و قاطع بگیرند جز این هم انتظار نمی رود اما آنچه تأسف بار است برخورد و رفتار سایر مسئولان است. اگر رهبر انقلاب در برابر چشم جهان و پیش دوربین های خبری بین المللی اقتدار نظام را به نمایش می گذارند، باید دیگران پس از آن به دلجوئی از مردم بپردازند و به مشکلات رسیدگی کنند. در یک خانواده هم وقتی مشکلی پیش می آید پدر و مادر هماهنگ با هم چشمکی می زنند و اشاره ای می کنند و اگر پدر فریاد کشیده مادر ناز می کند و می بوسد و اگر مادر عصبانیت نشان داده پدر مهربانی می کند... اگر قرار باشد پدر و مادر و خواهر و برادر بزرگتر همه با هم فریاد بکشند که خانواده از هم می پاشد و فرزند کوچک سر از کوچه و خیابان در می آورد...!" توجه کنید! این سخنان قبل از این که موسوی و کروبی جنایتکار به کار "دلجوئی" از مردم بپردازند، مطرح شده اند. اما، آیا روشن تر از این می توان ماهیت نقش هائی که امروز این دو مهره، ظاهراً به طرفداری از مردم به عهده گرفته اند را آشکار ساخت؟! اینها حتی شهدای مردم را به صرف این که لباس سبز به تن داشتند، شهدای خود می خوانند، در حالی که آن جوانان اگر هم به خاطر عدم اطلاع از سابقه اعمال جنایتکارانه موسوی در دهه ۶۰ و عدم شناخت نسبت به ماهیت ضد مردمی وی در حال حاضر و به خاطر مخالفت با احمدی نژاد، نشانه سبز اسلامی او را حمل می کرده اند، تنها به خاطر نفی دیکتاتوری حاکم بر جامعه و برای دست یابی به آزادی، در میدان مبارزه بودند. آنها طالب آزادی هائی بودند که هرگز در "نظام مقدس" امثال موسوی تحقق پذیر نیستند. در نتیجه این شهدا هیچ قربانی با دیکتاتورهای چون کروبی و موسوی و غیره نداشته و متعلق به سبزه های اسلامی نمی باشند بلکه شهدای مردم ایران هستند.

سوال: آیا می توان صحبت هائی که در مورد نقش جناح های مختلف رژیم کردید را این طور تعبیر کرد که از نظر شما جناح های درونی به خاطر اجبار شرایط کنونی به خاطر حفظ رژیم فعلاً تضادهایشان را کنار گذاشته و با هم متحد شده اند؟ اگر این طور است پس اینهمه درگیری های فیما بین آنها را چگونه توضیح می دهید؟

پاسخ: نه! من به چنین چیزی معتقد نیستم. این موضوع که همه جناح های درونی حکومت برای حفظ نظامشان تلاش می کنند، این که همه جناح ها به خاطر ماهیت ضد خلقی شان سعی می کنند در مقابل خلق متحد شوند و این امر که نفع همه آنان کمک به یکدیگر برای سرکوب و به انحراف بردن مبارزات مردم می باشد، به عنوان یک جنبه از واقعیت انکار ناپذیر است. ولی جنبه دیگر واقعیت این است که رشد مبارزات توده ها شرایطی در جامعه بوجود می آورد و در آن شرایط مسائلی آفریده می شوند که هر یک از آن جناح ها مجبور به نشان دادن عکس العمل هائی از جانب خود می شوند که با یکدیگر متفاوت و متضاد هستند- هرچند که منظور همه آنها از آن عکس العمل ها و موضع گیری ها، خدمت به یک هدف ضد خلقی است. در حال حاضر هم شرایط بحرانی و مسایل گوناگون و پیچیده ای که با رشد مبارزات مردم مبارز ایران در جامعه بوجود آمده است، جناح ها را به نشان دادن عکس العمل های متفاوت نسبت به آن مسایل کشانده و در نتیجه به درگیری آنها با یکدیگر شدت بیشتری داده است.

دست یابی به سهم هر چه بیشتر از خوان یغمای گسترده موجود است. اما، در شرایط کنونی که تضاد عمیق مردم تحت ستم ما و در رأس آنها طبقه کارگر با سیستم سرمایه داری وابسته و رژیم حافظ و مدافع آن یعنی جمهوری اسلامی شدت هر چه بیشتری یافته، علت تشدید تضاد اینان رشد و اوج گیری مبارزات مردم است. در شرایط رشد هر چه بیشتر تضاد مردم با کل حاکمیت، موضوع اصلی اختلاف و تضاد فیما بین این جناح ها بر سر چگونگی حفظ نظام حاکم، چگونگی سرکوب و انحراف مسیر دموکراتیک و ضد امپریالیستی مبارزات توده ها و چگونگی تحت سلطه نگاه داشتن آنهاست.

اکنون، این موضوع که جناح های درونی حکومت با یکدیگر تضاد دارند و تضاد آنها با یکدیگر بسیار هم شدید است، امر عیانی است که همگان آن را می دانند و می بینند. اما به نظر من آنچه اهمیت دارد درک جایگاه این تضاد و نحوه برخورد مردم به آن است. (ادامه دارد)

البته، بهتر است اول بینیم که ریشه اختلاف و تضاد آنها با یکدیگر در کجاست! بینید تضاد اینها در اساس ریشه در مسایل اقتصادی دارد. در اقتصاد وابسته ایران که عمدتاً هم در سیطره دولت است هر سرمایه گذاری شرکت های امپریالیستی در ایران، هر قرار داد اقتصادی با آن شرکت ها- چه در ارتباط با سرمایه گذاری های داخل باشد و چه مربوط به واردات بنجل های نگاه های امپریالیستی به ایران باشد، هر فعالیتی در حول به تاراج دادن درآمدهای ملی ایران و در رأس آنها نفت انجام می شود و به طور کلی هر فعالیتی که در ارتباط با غارت منابع و ثروت های مردم ایران و استثمار کارگران می باشد، سودهای کلانی را نصیب قدرتمندان حاکم می سازد ولی سهم بیشتر نصیب جناحی می شود که در حاکمیت سیاسی دست بالا را دارد. بدون اینکه حد نقش دولت در اقتصاد و تضاد بخش خصوصی سرمایه داری با بخش دولتی و تأثیر آن را در اختلافات جناح ها نادیده بگیریم، در اساس، جنگ و دعوا و تضاد اینان برای قبضه کامل قدرت سیاسی، به خاطر

گزارش کوتاهی از برگزاری نمایشگاه عکس بمناسبت بیست و یکمین

سالگرد کشتار زندانیان سیاسی و درهمبستگی با مبارزات مردم ایران در لندن!

در گرامیداشت خاطره هزاران زندانی سیاسی که در تابستان سال ۶۷ بطور ددمنشانه بدست رژیم جمهوری اسلامی به قتل رسیدند و در همبستگی با خیزش فهرومانه اخیر توده ها بر علیه رژیم جمهوری اسلامی، بطور همزمان در استرالیا، سوئد، اتریش و انگلستان، آکسیونهای اعتراضی ای با خواست آزادی زندانیان سیاسی با شعار محوری "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" برگزار شد.

خاطره زندانیان سیاسی شهید در دهه ۶۰ و بخصوص زندانیان سیاسی قتل عام شده در تابستان سال ۶۷ هرگز از خاطره مردم ما محو نمی شود. چرا که هر جقدر قتل این زندانیان بدست رژیم جمهوری اسلامی فجیع و بسیار جانیتکارانه بود ولی همانقدر نیز این واقعه تلخ بیانگر ضعف و عجز این رژیم مدافع سرمایه داری وابسته در ایران در از پای در آوردن و از بین بردن مقاومت آنان نیز بود. در نتیجه گرامی داشت خاطره این زندانیان، گرامی داشت و تحسین مقاومت و تسلیم ناپذیری آنان در مقابل ارتجاع و دفاع از سنت های مبارزاتی و انقلابی است، دفاع از سازش ناپذیری و عدم تسلیم و تمکین در مقابل دشمن است. همین واقعه خود باعث شده است که تمام کسانی که قلبشان با قلب مردم مبارز ایران می طبد با تعهد هر چه بیشتری به هر شکل ممکن با ارتجاع جمهوری اسلامی مبارزه کنند.

به همین مناسبت در شهر لندن فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان با سازماندهی یک آکسیون مبارزاتی و بر پایی نمایشگاه عکس در میدان "ترافلکار اسکونز" به افشاکاری بر علیه رژیم دیکتاتوری حاکم بر ایران و کار تبلیغاتی و آگاه گرانه در میان افکار عمومی مبادرت ورزیدند. در جریان این آکسیون، بنرهای بزرگی حاوی عکسهایی که نمایانگر گوشه ای از جنایات سیوعانه جمهوری اسلامی در طول ۳۰ سال گذشته (چه در دوره موسوی و چه در دوره رفسنجانی و خاتمی و احمدی نژاد) و بویژه در جریان خیزش توده ای اخیر بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم ما بود، در میدان نصب شد. در تعدادی از این عکسها نمونه هایی از اعدامهای دستجمعی در ملاء عام، صحنه های شکنجه و شلاق زدن قربانیان، پیکرهای از هم دریده شده جوانان مبارز و شورشگر توسط جانیان جمهوری اسلامی، صحنه هایی از سرکوب وحشیانه زنان و جوانان به پاخاسته در خیابانها و همچنین نماهایی از گورهای دستجمعی خاوران (پس از کشتار وحشیانه سال ۶۷) به نمایش درآمده بود و بخش دیگری از تصاویر نیز به صحنه هایی از مبارزات پرشور توده های به پاخاسته و بویژه زنان و جوانان بر علیه مزدوران تا بن دندان مسلح جمهوری اسلامی اختصاص داشت. این تصاویر با شعارهای بزرگی نظیر "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "۳۰ سال جنایات جمهوری اسلامی بر علیه توده های تحت ستم را محکوم کنیم"، "از مبارزات کارگران، زنان، دانشجویان، جوانان و خلقهای تحت ستم دفاع کنیم" و ... پوشانده شده بود.

وجود همه آن تصاویر و بنر و غیره توجه تعداد بسیار زیادی از عابرین محل را بخود جلب می کرد. بسیاری از مردمی که از این نمایشگاه عکس دیدن میکردند، با اشاره به سیاست تبلیغاتی بلندگوهای دول امپریالیستی در عدم انعکاس واقعیات رویدادهای جاری در ایران، ضمن تشویق رفقای ما برای تداوم این اقدامات مبارزاتی از جنبش آزادیخواهانه مردم ایران حمایت کرده و طومار حمایتی ای که توسط برگزار کنندگان این آکسیون تهیه شده بود را امضا می کردند و در مواردی نیز داوطلبانه خواهان پرداخت کمک مالی برای تداوم این حرکات می شدند. استقبال از این نمایشگاه به حدی بود که در برخی لحظات برای امضای طومار حمایتی، صف تشکیل می شد. از نکات دیگر این حرکت مبارزاتی، وجود تعداد بسیار زیادی توریست از کشورهای مختلف سراسر جهان به منظور دیدار از جاذبه های جهانگردی انگلستان بود که در این محل حضور داشتند و بازدید این آکسیون، به عکس برداری از تصاویر و شعار ها می پرداختند. در جریان این آکسیون افشاگرانه چند هزار اطلاعیه بزبان انگلیسی پخش شد که در آن با اشاره به اوضاع جاری در ایران پس از انتخابات قلابی خرداد ماه و خیزش فهرومانه توده ها که با سرکوب وحشیانه رژیم روبرو شد، به اهمیت دفاع تمامی انسانها و نیروهای آزادیخواه و مبارز از خواسته های عادلانه کارگران و توده های تحت ستم ایران و بویژه خواست آزادی تمامی زندانیان سیاسی تأکید شده بود. در جریان این آکسیون افشاگرانه که از ساعت ۱۲ تا ۲ بعداز ظهر شنبه به طول انجامید نشریات و اعلامیه های سازمان نیز بزبان فارسی در میان ایرانیانی که از نمایشگاه عکس دیدن می کردند، پخش شد.

با ایمان به پیروزی راهمان

فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن ۶ سپتامبر ۲۰۰۹

در آغاز لازم است اشاره کنم که من بسیار زودتر از این قصد داشتم تا با فحش نامه اقلیت برخورد کنم، اما وقوع خیزش دلاورانه اخیر توده های تحت ستم ما مسایل جدی متعددی را در مقابل نیروهای سیاسی متعهد و انقلابی قرار داد که در قیاس با آنها بدون شک پرداختن به برخورد اقلیت - که در نفس خود نیز بسیار حقیر است - نمی توانست یک مساله فرعی و فاقد ارزش تلقی نگردد.

در شماره ۱۱۸ نشریه "پیام فدائی" ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، مطلبی از نویسنده این سطور با عنوان "جلوه دیگری از فریبکاریهای جریان منحنی" اکثریت! به چاپ رسید که در آن به گوشه ای از خیانت های این جریان در حق جنبش آزادیخواهانه مردم ایران و همکاریهای آن با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی اشاره شده بود و کذب ادعاهای اخیر رهبران اکثریت مبنی بر "عدم همکاری" و مشارکت آنها در جنایات جمهوری اسلامی بر علیه مردم و سازمانهای انقلابی ثابت شده بود. در یکی از پاراگرافهای همین نوشته با استناد به نشریه کار شماره ۶۶ اکثریت به تاریخ تیر ۱۲۵۹ آمده است که **"رهبران جریان اکثریت که بیشرمانه می کوشند زمان همکاری با جمهوری اسلامی را هر چه می توانند کوتاه کرده و به دو سال تقلیل دهند حتی در سال ۵۹ (و آزمان که هنوز با اقلیت در یک سازمان بودند، به همین خاطر مسئولیت رهنمود زیر به کردن آن تعداد از "مسئولین" اقلیت که در آن مقطع با رهبران اکثریت در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داشتند نیز می باشد) به هواداران رهنمود می داندند که: تا "هرزمان که پاسداران با نیروهای ضد انقلابی در جنگند"، "دوشادوش آنان" با "فاطعیت و فداکاری نمونه وار"، "با نیروهای ضد انقلاب"، مبارزه کنند.** (تاکیدات از من است)

قبل از هر چیز باید تاکید کنم که اظهار نظر فوق در مورد نقش "مسئولین" اقلیت در این رهنمود ضد انقلابی و "همکاری با جمهوری اسلامی" که تاریخ آن تیر ماه ۱۳۵۹ می باشد، نادرست بوده و اساساً اشتباهی در اینجا رخ داده است. چنین اشتباهی نیز از عدم توجه سهوی نویسنده به تاریخ رسمی انشعاب اقلیت از اکثریت یعنی خرداد ۱۲۵۹ (و نه بعد از تیر ۱۲۵۹) ناشی شده است. در نتیجه با توجه به احترام به اصول و پرنسیب شناخته شده کمونیستی در مبارزه ایدئولوژیک، در همین جا ضمن تاکید بر این اشتباه، نوشته کنونی را برای تمام سایتهایی که مطلب بالا را چاپ کردند ارسال می کنم تا با درج آن، سوء تفاهمات احتمالی ناشی از این اشتباه برطرف گردد.

اما از قرار اشتباه فوق الذکر برای اقلیت نعمتی بود تا بار دیگر فرصتی پیدا کند تا روش برخوردهای شناخته شده، عاری از هر گونه پرنسیب و رسوای خود را در مقابل همگان به نمایش بگذارد. در اینجا جهت جلب نظر خوانندگان به این روشهای نخ نما شده که دیگر به بخشی از هویت این جریان تبدیل شده اند بخشی از "پاسخ" اقلیت به مقاله "جلوه دیگری از فریبکاریهای جریان منحنی اکثریت" را در زیر نقل می کنم تا- با اینکه روشهای غیر اصولی و بی ارزش اقلیت بارها و در مقاطع مختلف در برخورد با نیروهای انقلابی و رادیکال به نمایش گذارده شده است- امکان قضاوت افکار عمومی در مورد سطح نازل و روشهای برخورد این سازمان در این مورد نیز هر چه بهتر روشن گردد. اقلیت در واکنش به اشتباهی که در پاراگراف فوق الذکر پیش آمده بود از جمله مطرح کرده است:

"هر فرد یا سازمان سیاسی که خود را **چپ و کمونیست** می نامد، قطعاً باید از این پرنسیب برخوردار باشد که حتی در برخورد با دشمنان طبقاتی خود به **دروغ، تحریف و شارلاتانیسم که شیوه کار مرتجعین است** متوسل نشود. متأسفانه در جنبش ما، افراد و گروه هایی را می توان یافت که برخورد نام **چپ و حتی کمونیست**

آنکه ناموخت

از گذشت روزگار....



(پاسخی به فحش نامه سازمان اقلیت)

میگذارند، اما از این حدافل پرنسیب نیز برخوردار نیستند و به کثیف ترین شیوه های جعل و تحریف علیه سازمانهای دیگر متوسل می شوند و البته این خود، محک و معیار روشنی ست برای قضاوت در مورد ماهیت طبقاتی و ادعای چپ و کمونیست بودنشان. "گروه چریکهای فدایی خلق که گویا تمام زندگی سیاسی اش در مخالفت و دشمنی با فداییان اقلیت خلاصه می شود و تاکنون مکرر در ابراز این دشمنی تلاش بی دریغی از خود نشان داده است، اکنون از فرط نومیدی کارش به هذیان گویی کشیده است"

آنچه در این سطور مشاهده می شود بخش کوچکی از فحش نامه ای ست که در نشریه کار شماره ۵۵۱ مورخ خرداد ۸۸ سازمان فداییان اقلیت زیر نام "هذیان گویی چریکها" در واکنش به مقاله فوق الذکر من درج شده. عباراتی چون "تحریف و شارلاتانیسم"، "سقوط"، "انحطاط سیاسی"، "خزعلیات"، "پرت و بی اطلاع"، "در سطح ۴۰ سال پیش در جا می زنند" (در این مورد آخر بد نیست گفته شود حداقل کسانی که هنوز پس از ۴۰ بدرستی تحلیلی های چریکهای فدائی خلق پی نبرده و لی تازه یادگرفته اند که سخنان ما را در ۲۰ سال پیش در مورد چگونگی روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی -البته بدون آموختن روح مارکسیستی آنها- تکرار کنند، نمی بایست با بلاهت کامل چنین بی گذار به آب بزنند(۱) بوفور در فحش نامه اقلیت آنهم با ادعا و تهمت "دشمنی کور" چریکهای فدائی خلق با "فداییان اقلیت" ابراز شده اند.

من فعلاً به خاطر این که ذهن خوانندگان با چنین ناسزا گوئی های اقلیت که بیانگر فرهنگی بسیار پائین و فاقد استدلال و دلیل، در برخورد با مخالفین خود است مشوب نگردد از پرداختن بیشتر روی این برخوردها اجتناب می کنم. اما در ادامه این نوشته به یک موضوع اساسی بر می خوریم و آن این که اقلیت با استناد به تاریخ انشعاب خود از اکثریت یعنی خرداد ۵۹ و اشاره به انتشار کار شماره ۶۱ بعنوان "اولین" شماره نشریه اقلیت، در این فرصت کوشیده است تا نقیش خود در تمام سیاستهای لیورتونیستی و مضر اتخاذ شده و به عمل در آمده در سازمان قبل از انشعاب را به نحو زیرکانه ای بیوشاند. بطوری که مثلاً عنوان می شود "رفقای اقلیت که عضو یا مشاور مرکزیت سازمان بودند در آذرماه سال ۱۳۵۸

شیوه برخورد سازمان اقلیت در فحش نامه مزبور در نزد نیروهای جنبش انقلابی ما با تجربه ای که از شیوه برخوردهای اقلیت دارند فاقد کمترین ارزشی است.

مطلب دیگری که در "هذیان گوئی" های اقلیت با زیرکی مطرح شده مربوط به نقش

چریکهای فدایی خلق هیچیک از سازمانها و جریانان درون صف خلق را دشمن خود و مردم ایران نمی دانند ولی از آنجا که دفاع از منافع طبقاتی کارگران و زحمتکشان و پزواک صدای این طبقه انقلابی در مقابل سازشکاران و رفرمیستها و انواع و اقسام نیروهای بورژوازی و خرده بورژوائی همواره و از روز نخست یک وظیفه انقلابی و تعطیل ناپذیر برای چریکهای فدایی خلق بوده است، این سازمان در حد توان خود هر گونه سیاست سازشکارانه از جانب هر نیرویی را افشا کرده و خواهد کرد.

مسئولان این سازمان در جریان همزیستی شان با دار و دسته ضد انقلابی فرخ نگهدار و سیاستهای سازشکارانه و اپوتونیستی سازمان قبل از انشعاب خرداد ۵۹ می باشد که به جهت شستن دست رهبران سازمان اقلیت از تمام سیاستهای فاجعه بار آن سازمان عنوان شده. این موضوع چون از زاویه تاریخی در خور تعمق است، باید به آن پرداخت تا معلوم شود که چگونه "رفقای اقلیت" ما تا مدت‌های مدید (حداقل به اعتراف خود تا آذر ۵۸) در همان مسیر غیر انقلابی و سازشکارانه ای که در فرجام خود دار و دسته منحط فرخ نگهدار را به همکاری مستقیم و خدمت‌گزاری برای جمهوری اسلامی کشانید با آنها همگام و هم مسیر بودند. اطلاع از این واقعیت می تواند در خدمت این آگاهی قرار گیرد که چرا سازمان اقلیت هیچوقت نتوانست خود را از نظرگاه های انحرافی دور نگاه داشته و در همان زمان نیر برغم انشعاب، گاه و بیگاه با رفقای سابق که دیگر در مسیر ضد انقلابی مشغول طی مسیر بودند شانه به شانه بساید. برخورد به این موضوع به درک این واقعیت نیز کمک می کند که چرا آنها حتی بعد از جدایی نیز درک درستی نسبت به ماهیت ضد خلقی واقعی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی ارائه ندادند و بر مبنای اسناد موجود حتی از "زود رس بودن انشعاب" خود ار باند نگهدار صحبت کردند(و احتمالاً امروز هم می کنند) که خود آشکارا از توهم و عدم شناخت آنان نسبت به ماهیت "رفقای سابق" خود حکایت میکرد یا می کند.

واقعیت این است که سازمان فداییان اقلیت همواره کوشیده که با فرار از یک مبارزه ایدئولوژیک واقعی، نقش خود در سازمان بزرگ فدایی پس از قیام را

در پی پلنوم از عضویت در مرکزیت و نیز هیات تحریریه نشریه کار استعفا دادند" با توجه به این که اقلیت در اینجا حتی به روی خود نمی آورد که چه نقش و مسئولیتی در سیاستهای اپوتونیستی و سازشکارانه سازمان، حداقل تا مقطع آذر ۱۳۵۸ داشته اند، سعی خواهیم کرد تمرکز مقاله حاضر را روی چنین مسائلی قرار دهیم.

به طور کلی، با توجه به چگونگی برخورد اقلیت لازم است از نقطه نظر آگاهی عمومی، در این نوشته به دو جنبه متفاوت ولی به هم پیوسته فحش نامه فوق یعنی ۱- شیوه برخورد و ۲- برخی سیاستهای "رفقای اقلیت" چه در زمانی که آنها در رکاب کسانی بودند که بعداً جریان اکثریت را شکل دادند و چه بعد از انشعاب بپردازیم. با یادآوری این واقعیات آنگاه خواننده خود می تواند بهتر در باره محتوای فحش نامه امروز اقلیت بر علیه چریکهای فدایی خلق قضاوت کند.

تا آنجا که به "پاسخ" سازمان اقلیت و شیوه برخورد این جریان بازمی گردد، مطالعه فحش نامه فوق برای هر خواننده بیطرف و دارای حداقل شعور سیاسی و کمونیستی نشان می دهد که هدف این سازمان از حمله افسارگسیخته و کینه توزانه اش به چریکهای فدایی خلق سنخیتی با حراست از اصول و "حداقل" "پرنسیب" های "چپی و کمونیستی" و یا مرز بندی با "دروغ، تحریف و شارانانسیسم" به منابه "شیوه کار مرتجعین" نداشته و صدور آن فحش نامه اساساً به خاطر دفاع از حقیقت نیست. چرا که اگر چنین بود به جای انتشار مطلب فوق (که تجلی روشنی از کاسیکاری و اپوتونیسم تنیده در وجود اقلیت را در معرض دید همگان قرار داده) نویسندگان می توانستند با شیوه ای اصولی و رفیقانه اشتباه فوق را یادآوری کرده و خواهان رفع آن از طرف نویسندگان گردند و حداقل تا شنیدن پاسخ، برای رفع یا عدم رفع آن اشتباه صبر کنند. اما سازمان فداییان اقلیت بجای این گزینه و توسل به "پرنسیب" های "چپ" و "کمونیستی، فرصت فوق را به بهانه ای برای تصفیه حساب های کودکانه از راه اتهام زنی و وارونه نشان دادن حقیقت تبدیل کرده و مدعی شده که گویا تمام "زندگی سیاسی" چریکهای فدایی خلق در "مخالفت و دشمنی با فداییان اقلیت" خلاصه شده است. در مورد چنین ادعائی در همین جا بگویم که این البته ادعای حقیری است که کمترین پایه واقعی ندارد و در بهترین حالت منعکس کننده درجه فریبکاری ای می باشد که در این برخورد برای گمراه کردن خواننده ناآگاه به کار گرفته شده است. برعکس چریکهای فدایی خلق نه تنها "دشمنی ای" با این سازمان و از آن بالاتر با هیچ یک از سازمانهای درون صف خلق نداشته و ندارند، بلکه این واقعیت را همیشه مد نظر داشته اند که در آغاز، نیروهای بدنه سازمان بعد از قیام بهمین را اکثر نیروهای صادق و مبارزی تشکیل دادند که با این توهم که گویا سازمان بعد از قیام بهمین، همان سازمان چریکهای فدایی خلق سالهای ۵۰، یعنی سازمانی کمونیستی است که به تئوری و راه سرخ و آرمانهای رفقای سناگذار سازمان چریکهای فدایی خلق معتقد می باشد، به این سازمان پیوسته و در جریان انشعاب جانب اقلیت را گرفتند، و یا حتی می توان گفت که آن انشعاب به دلیل وجود چنان نیروی صادق و مبارزی در درون سازمان بزرگ رخ داد. در هر حال ما از همان آغاز فعالیت آن سازمانی که بعد از قیام همچنان خود را سازمان چریکهای فدایی خلق می نامید (بدون آنکه نه تحلیل های علمی و انقلابی و به همین دلیل ماندگار ۴۰ سال پیش چریکهای فدائی و نه راه ظفر نمونشان که در اساس در جنگ توده ای طولانی(در مقابل قیام) بیان می شود را قبول داشته باشد)، با آن سازمان و بعد با سازمان اقلیت مرزبندی داشته و صد در صد مخالف تحلیل ها و برخوردهای اپوتونیستی و سازشکارانه آنان با رژیم جمهوری اسلامی و با مسایل مختلف در جنبش بوده ایم. همه اینهاست که البته در فهم نویسندگان فحش نامه اخیر "دشمنی کور" تلقی شده است.

در رابطه با منشاء ادعای فوق نیز اتفاقاً تمامی فعالین سیاسی جنبش انقلابی که کمترین شناختی از تاریخچه و سوابق برخوردهای سازمان اقلیت چه در سطح درونی و چه در سطح بیرونی داشته باشند بخوبی می دانند که ادعای فوق از توهم مسخره ولی دیرینه "مرکز عالم" بودن سازمان اقلیت (و یا بقول خودشان "ستاد رزمنده پرولتاریا" بودن) در نزد رهبری این جریان ناشی می شود، توهمی که بدلیل مواضع و برنامه های رفرمیستی این سازمان همواره توهم باقی مانده و آن تصورات در عالم واقعیت هیچگاه کوچکترین ما به ازای عملی ای نداشته است. اما پوچ بودن توهم "مرکز عالم" بودن با گذشت زمان در هر نقطه عطف مبارزه طبقاتی در نزد نیروها و هواداران سازمان اقلیت توسط آقای واقعیت به عینه به نمایش درآمد و ثابت شد که چگونه رهبری این جریان از زمان تولد خود در کش و قوس مبارزه هر بار با سرعت چشمگیرتری به راست غلطیده و تضاد و عناد خود با راه و نظرات و سنتهای درخشان و آرمانهای جریان کمونیستی فدایی را بیشتر هویدا نموده است. در نتیجه سازمان فداییان اقلیت اگر هنوز گوشی برای شنیدن و چشمی برای دیدن داشته باشد باید تا کنون با نگاهی به گذشته خود و درسگیری از آن فهمیده باشد که مبادرت به فحاشی و توسل به تئوری توطئه آمیز "دشمن" نشان دادن این یا آن نیرو برای توجیه خود اگر برای یکبار و در کوتاه مدت کارائی داشته باشد در دراز مدت نتیجه ای غیر از افشای خود این جریان نخواهد داشت. با این توضیح باز هم یاد آور شده و تأکید می کنم که

لایوشانی نموده و در این مورد به افکار عمومی و بویژه هواداران و نیروهایش این گونه جلوه دهد که مسئولیت تمامی آن سیاستهای سازشکارانه و فاجعه بار در سازمان فدایی پس از قیام تا مقطع انشعاب اقلیت از اکثریت، صرفاً بر دوش دار و دسته خائن فرخ نگهدار قرار دارد. در حالی که همه واقعیات و اسناد نشان می دهند که این یک تحریف بزرگ در رویدادهای تاریخی ست و اگر چه تداوم آن سیاست ها نهایتاً در مورد دار و دسته اکثریت منجر به همکاری آنها با ضد انقلاب و آلوده شدن دستشان به خون مردم و انقلابیون گردید، اما این امر نمی تواند بار مسئولیت آن دسته از رهبران بعدی اقلیت که خود اذعان می کنند حداقل تا آذر ماه سال ۵۸ در رأس امور آن سازمان سازشکار قرار داشته اند را کاهش داده و یا نادرستی دیدگاه ها و نظراتی که آنان حاملش بوده و تأثیر خود را در حرکت بعدی سازمان اقلیت به جای گذاشته را کتمان نماید. از آن رویدادها هنوز مدت زیادی نگذشته است و به خاطر شفاف شدن هر چه بیشتر ذهن جامعه و انتقال تجارب به نسل جوان حتماً لازم است به آنها پرداخته شود.

رهبران سازمان فداییان اقلیت با این ادعا که "رفقای اقلیت که عضو یا مشاور مرکزیت سازمان بودند در آذرماه سال ۱۳۵۸ در پی پلنوم از عضویت در مرکزیت و نیز هیات تحریریه نشریه کار استعفا دادند" از یک طرف این طور جلوه می دهند که بنابراین از آن پس نقشی در سیاستهای ضد انقلابی و خائنانه سازمان قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت نداشته اند؛ و از طرف دیگر به هیچ وجه نمی خواهند بروی خود بیایند که تا زمانی که به منابه اعضا و کادرها در آن سازمان بودند و در "مرکزیت" و "هیات تحریریه نشریه کار" فعال بودند آیا کوچکترین مسئولیتی را در ارائه نظرات غیر انقلابی و یا اتخاذ سیاستهای رفرمیستی و سازشکارانه سازمان فدایی که همه می دانیم چه نقش مهمی در تضعیف جنبش انقلابی توده ها و به شکست کشاندن آن در مقابل دشمن داشت را می پذیرند؟ اجازه بدهید بگوئیم تا همین مطلب را با یادآوری تنها چند نمونه مستند کنیم، با این امید که شاید زبان نویسندگان "هذیان گوئی چریکها" با این یادآوری ها کمی باز شود تا بجای زدن در میدان فحاشی و اوهام، به دنیای واقعیت قدم گذاشته و بجای شروع از پلنوم آذر ۵۸ سازمان قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت، "رفقای اقلیت" به سال ۵۷ و به روزهایی بروند که دوشادوش اپورتونیستهای کمیته مرکزی (به رهبری فرخ نگهدار خائن) مشغول فدا کردن اعتبار سازمان چریکهای فدایی خلق (آن سازمان مظهر آمال میلیونها تن از توده های ستمدیده و بویژه نسل جوان انقلابی) در آستان دشمنان طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم یعنی دارو دسته تازه به قدرت رسیده خمینی بودند.

همه، بویژه نسل مبارزین و انقلابیون سالهای انقلاب می دانند که در روزهای پرتنهاب ماه های پس از قیام بخش کوچکی از اعضا و کادرهای این سازمان با تشخیص ماهیت سازشکارانه و دنباله روانه رهبری و سیاستهای غیر انقلابی کمیته مرکزی و آگاهی از رد گذشته مبارزاتی سازمان در دهه ۵۰ توسط این رهبری که خائنانه آن را از هواداران واقعی سازمان پنهان کرده بودند، خواهان دامن زدن به بحث در میان نیروهای سازمان شدند و رفیق اشرف صراحتاً به آنها گفت که در صورت پذیرش دامن زدن به یک مبارزه ایدئولوژیک علنی حاضر است در این سازمان مانده و فعالیت کند. اما دارودسته کمیته مرکزی وقت که بخوبی می دانستند که تن دادن به چنین خواست اصولی ای تنها و تنها منجر به افشاک ماهیت اپورتونیستی آنها و رسوائی شان در مقابل هزاران تن از اعضا و هواداران صادق فدایی خواهد شد، این درخواست را شدیداً رد کرده و بجای آن از اخراج رفیق اشرف دهقانی در متینگ دانشگاه صنعتی سخن گفته و با توسل به "دروغ و تحریف" تلاش کردند او و رفقای همراهِش را ایزوله کنند. به این ترتیب بود که "رفقای اقلیت" در کنار کسانی(یعنی دار و دسته فرخ نگهدار) که از همه واقعیت وجودی سازمان چریکهای فدایی خلق تنها لیستی از شهدای آن و نام و اعتبارش را برای پیشبرد اهداف غیر انقلابی خود لازم داشتند، با اصطلاح اخراج رفیق اشرف دهقانی و عدم پذیرش دامن زدن به یک مبارزه ایدئولوژیک علنی در سازمان کام بسیار مهمی را در خلع سلاح سازمان چریکهای فدایی از شناس بر خورداری از یک تنوری و برنامه انقلابی در آن برهه حساس از تاریخ جامعه ما برداشتند.

آیا مسئولین سازمان اقلیت هیچگاه جرات کرده اند که به هواداران صدیق (و یا بی اطلاع) اقلیت در مورد نقش خود در آن اقدام غیر انقلابی کمیته مرکزی اپورتونیست سازمان بزرگ توضیحی بدهند و بگویند که چرا در آن مقطع حساس نه تنها به طور استوار در کنار یاران اکثریتی خویش و رهبری فرخ نگهدار خائن ایستادند بلکه در برخی موارد برای خلاص شدن هر چه زودتر از "شر" رفیق اشرف دهقانی و یارانش که مرکزیت سازمان قادر به خریدن آنها

سازمان اقلیت همواره به خود بالیده است که در سال ۱۳۵۹ صف خود را از صف "اکثریتهای خائن" جدا کرده که این معنا را می تواند داشته باشد که دست اندر کاران اقلیت بیش از آن با دنباله روی از آن خائنین به تطهیر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و جنایات آن ادامه نداده اند. اما بسیاری از سیاستهای اقلیت حتی پس از انشعاب نشان داد که این سازمان برغم "ضد خلقی" خواندن حاکمیت، تا مدتها با تحلیلی غیر واقعی و غیر مارکسیستی چپ اندر فیجی از "قدرت دولتی"، (این "مهمترین مساله هر انقلاب") در خصوص مسائل مهم جامعه با موضعی رفرمیستی و سازشکارانه در فاصله ی نه چندان زیادی از " اکثریت " حرکت می کرد.

به هیچ قیمتی نشده بودند، بسیار "انقلابی" تر و افراطی تر از خود دارو دسته فرخ نگهدار عمل کردند؟!

درست است که سازمان اقلیت با جدا کردن صف خود از صف اکثریت در خرداد سال ۵۹ به یک اقدام انقلابی دست زد ولی اگر قرار نیست حقایق زیر پا گذاشته شود، آیا مسئولین این سازمان که این همه سنگ "پرنسیب" و دفاع از "حقیقت" را به سینه میزنند نباید بطور مستند از سیاست ها و اقدامات فاجعه آمیزی سخن بگویند که قبل از این انشعاب توسط دست اندر کاران آن سازمان بزرگ در جنبش انقلابی مردم ایران بوجود آوردند؟ اگر بحث بر سر دفاع از حقیقت و حراست از پرنسیب هاست مردم باید بدانند که "رفقای اقلیت" چگونه در راستای اهداف ضد انقلابی معرکه گروگانگیری در سفارت آمریکا که از سوی خمینی مزدور برای فریب توده ها و نجات حکومت جمهوری اسلامی سازمان یافته بود، پا به پای کسانی که بعداً اکثریتی شدند نقش آفرینی کرده و با تطهیر این مهره مرتجع مدافع بورژوازی او را "رهبر" آن "بخش از روحانیت" خواندند که کویا در "مبارزه ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی" شرکت کرده و "منعکس کننده منافع خورده بورژوازی" ست (کار شماره ۲۵، تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۵۸ صفحه ۴ ضمیمه). و با وقتی در ابتدا، این نمایش حکومت ساخته را "حرکت خودانگیخته توده ای" لقب دادند (اعلامیه ۱۴ آبان ۱۳۵۸) و سپس نیز که باصطلاح در این زمینه از "خطای جدی" خود سخن گفتند و در صدد تصحیح آن برآمدند، باز برای آن ماهیت "مترقی" قایل شده و مدعی شدند که "حرکات اخیر و جریان اشغال سفارت آمریکا بطور کلی تداوم سایش هایی که در یکساله اخیر چه در تفکر و دیدگاه ها و مواضع جناح نیروهای مترقی مذهبی و چه در بخشهایی از نیروهای واپس گرای مذهبی پدید آمده است، بوضوح در جهت بازگشت آرمانخواهی حقیقی خرده بورژوازی بر واقعیت عینی حرکت تاریخی

"عواقب" تصویب "لایحه فعالیت احزاب" هشدار می داد و با حمایت تمام (آخر هنوز حداقل عده ای از نمایندگان مزدور و کثیف رژیم را دارای "گرایشات ضعیف ضد امپریالیستی" خورده بورژوازی به حساب می آورد) "مسئولیت" آنرا بر عهده کسانی می دانست که بر تصویب این لایحه "صحیح" بگذارند. عین نوشته شان چنین است: " سازمان ما از هم اکنون عواقب وخیم تصویب و اجرای این لایحه را به نمایندگان مجلس "شورای اسلامی" هشدار می دهد و

آیا مسئولین سازمان اقلیت هیچگاه حرات کرده اند که به هواداران صدیق (و یا بی اطلاع) اقلیت در مورد نقش خود در آن اقدام غیر انقلابی کمیته مرکزی اپورتونیست سازمان بزرگ توضیحی بدهند و بگویند که چرا در آن مقطع حساس نه تنها به طور استوار در کنار یاران اکثریتی خویش و رهبری فرخ نگهدار خائن ایستادند بلکه در برخی موارد برای خلاص شدن هر چه زودتر از "شر" رفیق اشرف دهقانی و یارانش که مرکزیت سازمان قادر به خریدن آنها به هیچ قیمتی نشده بودند، بسیار "انقلابی" تر و افراطی تر از خود دارو دسته فرخ نگهدار عمل کردند؟!

مسئولیت آن را به عهده کسانی می داند که بر این لایحه صحیح بگذارند" و در پیشگاه دیکتاتوری قول می داد که "سازمان اقلیت در صورت "برسمیت شناخته شدن و تضمین آزادی فعالیت سیاسی - انقلابی" و "حقوق دمکراتیک توده ها"، چارچوبی که چنین حقوقی را تضمین کند، "محترم" خواهد شمرد. در ادامه نیز از "رادبو تلویزیون" جمهوری اسلامی می خواست که "زمینه" را برای "برگزاری بحث و مناظره" بدون "سانسور" در مورد این مساله "فراهم" کند. (نشریه کار شماره ۱۱۰ تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۰) آیا همه این تحلیل ها انعکاسی از توهم خورده بورژوازی البته با گرایشات قوی ضد امپریالیستی نبود؟ و آیا وقت آن نرسیده است که اذعان شود که نظرات و دیدگاه های انقلابی طبقه کارگر یا پرولتاریای ایران در مواضع و تحلیل های مارکسیست - لنینیستی چریکهای فدائی خلق انعکاس داشت؟

با تکیه بر آن به اصطلاح تحلیل از دولت (به مثابه "ارگان سازش" بین خورده بورژوازی مرفه سنتی با "گرایشات ضعیف ضد امپریالیستی" در کنار "بورژوازی متوسط") است که وقتی سازمان اقلیت در مورد مبارزات خلق کرد و جنبش مسلحانه این خلق به پاخاسته موضع می گیرد معلوم می شود که "در شرایط کنونی هدف های عاجلی در دستور روز باید قرار گیرند. این هدف ها نه سرنگونی حاکمیت کنونی بلکه تأمین یک سلسله حقوق دموکراتیک مردم ایران است. این خواست ها می توانند تأمین حقوق دموکراتیک خلق گرد و

آنان صورت گرفته است." (کار شماره ۲۵ همانجا) و دوباره در نایب امام جلاد تا آنجا پیش رفتند که نوشتند "وقتی امام اعلام می کند فقیه باید ایرانی باشد، این خود به مفهوم نفی یکی از ارکان تئوری ولایت فقیه است" (کار ۲۵ همانجا) برآستی که توهم خورده بورژوازی چه ها که نمی سازد! "رفقای اقلیت" نمی خواهند درک کنند که اتخاذ چنین مواضعی از طرف آنان درست در زمانی بود که کسانی که به تحلیل های علمی بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق که امروز از عمر آنها ۴۰ سال می گذرد، وفادار مانده بودند بر اساس همان تحلیل ها، خمینی و رژیم جمهوری اسلامی رامرتجع، ضد خلق و وابسته به امپریالیسم می خواندند که اساساً با توافق سران چهار کشور امپریالیستی در کنفرانس گوادولوپ بر سر کار آمده بود. هر چه بیشتر روشن شدن چنین واقعیت هائی در خدمت رشد جنبش توده های مردم قرار دارد و در ضمن سدی هم در مقابل کسانی ایجاد می کند که نتوانند اختلاف تحلیل های علمی و انقلابی با تحلیل های سازشکارانه و خورده بورژوائی از رویدادهای جامعه را با شارلاتانیسم به دشمنی کور این سازمان با آن سازمان نسبت دهند.

جالب است اشاره شود که در آن زمان "رفقای اقلیت" به آن حد از سقوط در مواضع اپورتونیستی نیز بسنده نکرده و بعداً در شماره ۶۱ نشریه کار (یعنی اولین شماره پس از انشعاب) همچنان از مضحکه گروگانگیری سفارت به عنوان نمونه ای از "برخی اقدامات ضد امپریالیستی" جمهوری اسلامی نام بردند. و در شماره ۷۰ نشریه کار، مرداد ۱۳۵۹ نیز با روحیه تمام مدعی شدند که: "دانشجویان پیرو خط امام با اعلامیه های افشاگری ی خود در حقیقت بر بسیاری از مواضع انقلابی ی سازمان ما مهر تأیید زدند ... و این امر بر اعتبار و حیثیت سازمان چریک های فدائی ی خلق به میزان زیادی افزود و شعارهای سازمان ما را به شعارهای توده ها تبدیل کرد".

آیا مسئولین امروز اقلیت هیچگاه بروی خود می آورند که مدتها پیش از پلنوم آذر ۵۸ همصدا و همکام با باند فرخ نگهدار ضمن شرکت در "انتخابات مجلس خیرگان" (یعنی یکی از مضحکه های انتخاباتی جمهوری اسلامی) به فریب توده ها و جاده صاف کنی برای مقاصد ضد انقلابی جمهوری اسلامی پرداختند و با نقد سیاست "تحریم" (در آن زمان چریکهای فدائی خلق آن مجلس را که وظیفه تصویب پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی را داشت ارتجاعی خوانده و با انتشار جزوه ای تحت عنوان "چرا شرکت در مجلس فرمایشی خیرگان فریب توده هاست" در جهت ارتقای آگاهی توده ها و تأثیر گذاری بر حرکت آنان کوشیدند)، از "شرکت فعال و آگاهگرانه" در آن دم زده و شرکت در شعبده بازی انتخاباتی جمهوری اسلامی را "قدمی در جهت پیشبرد وظایف دمکراتیک سازمان" نام نهادند. (کار شماره ۲۱ مرداد ۱۳۵۸)

ذکر همه نمونه های همسویی و شراکت "رفقای اقلیت" در سیاستهای سازشکارانه و غیر انقلابی سازمان فدایی (البته فقط تا مقطعی که اقلیت می پذیرد که "رفقای اقلیت" در مسئولیتهای خویش در مرکزیت و نشریه کار بوده اند) خود مثنوی ۷۰ من کاغذ است. همه این مواضع و برخوردهای غیر انقلابی با همه تلخی اش جزئی از تاریخ این جریان می باشد و باید با آشکاری در مقابل مردم بیان شوند. در هر حال، من در اینجا به همین حد بسنده می کنم و حال به ذکر چند نمونه کوچک از سیاستهای سازمان فداییان اقلیت بدون اکثریت، پس از انشعاب می پردازم.

سازمان اقلیت همواره به خود بالیده است که در سال ۱۳۵۹ صف خود را از صف "اکثریتهای خائن" جدا کرده که این معنا را می تواند داشته باشد که دست اندر کاران اقلیت بیش از آن با دنباله روی از آن خائنین به تطهیر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و جنایات آن ادامه نداده اند. اما بسیاری از سیاستهای اقلیت حتی پس از انشعاب نشان داد که این سازمان برغم "ضد خلقی" خواندن حاکمیت، تا مدتها با تحلیلی غیر واقعی و غیر مارکسیستی چپ اندر قیچی از "قدرت دولتی"، (این "مهمترین مساله هر انقلاب") در خصوص مسائل مهم جامعه با موضعی رفرمیستی و سازشکارانه در فاصله ی نه چندان زیادی از "اکثریت" حرکت می کرد. اقلیت پیش از انشعاب از قدرت دولتی مرتجع و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به مثابه "ارگان سازش" بین خورده بورژوازی مرفه سنتی با "گرایشات ضعیف ضد امپریالیستی" در کنار "بورژوازی متوسط" نام برد و با قایل شدن "گرایشات ضعیف ضد امپریالیستی" خورده بورژوازی برای حکومت سیاست ها و سازشکاری هائی که قبلاً در سازمان بزرگ قبل از انشعاب تجلی پیدا کرده بود را ادامه داد.

با چنین تحلیلی ست که سازمان اقلیت در ۲۷ اردیبهشت سال ۶۰ (بله! سال ۶۰ و در زمانی که رژیم پس از ارتکاب به جنایات بسیار، تمام قوا خود را برای یک یورش سیستماتیک ضد خلقی بر علیه مردم و جنبش انقلابی آماده می کرد) به "مجلس شورای اسلامی"، این ارگان منفور ضد خلقی و بازوی دیکتاتوری "نامه سرکشاده" می نوشت و به نمایندگان مزدور آن نسبت به

همه ی خلق های ایران باشد". و دیگر معلوم نیست که چگونه در چارچوب سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران و دیکتاتوری عنان گسیخته به مثابه روبنای آن می توان بدون سرنگونی رژیمی نظیر جمهوری اسلامی (که اقلیت آن را "ضد خلقی" هم می نامید) حقوق دمکراتیک خلقهای تحت ستم ایران تامین شود. ("مسئله کردستان و موضع ما" کار شماره ۶۷)

همه ی خلق های ایران باشد". و دیگر معلوم نیست که چگونه در چارچوب سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران و دیکتاتوری عنان گسیخته به مثابه روبنای آن می توان بدون سرنگونی رژیمی نظیر جمهوری اسلامی (که اقلیت آن را "ضد خلقی" هم می نامید) حقوق دمکراتیک خلقهای تحت ستم ایران تامین شود. ("مسئله کردستان و موضع ما" کار شماره ۶۷)

و باز هم با چنین تحلیلهایی ست که سازمان فداییان اقلیت برغم ادعای پاور به "ضد خلقی" بودن حاکمیت حتی پس از هجوم سراسری مرگبار رژیم جمهوری اسلامی به جنبش انقلابی پس از ۲۰ خرداد ۶۰، هنوز هم از سردادن شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" طفره می رود و بجای آن "شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" را به عنوان درست ترین شعار منطبق با "شرایط کنونی" مطرح می کند. بله در اوج قصابی های جمهوری اسلامی در تابستان ۶۰ سازمان اقلیت هنوز نسبت به ماهیت این رژیم متوهم بوده و خواهان سرنگونی آن نیست. برعکس در همین زمان شاهدیم که این سازمان اندر فواید شعار "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" و اینکه این شعار نه تنها "زودرس!!؟؟" نیست بلکه "رفرمیستی" هم نیست، برای هواداران خود و مردم صفحه سیاه می کند و از هواداران خود می خواهد که "لبه تیز حملاتشان را متوجه حزب جمهوری اسلامی" بسازند. به این ترتیب تا ۱۱ آذر ۶۰، شعار مرگ بر این حزب، شعار اساسی نشریه کار است. سرانجام در نشریه کار شماره ۱۲۹، ناگهان و بدون هیچ گونه مقدمه و یا توضیحی این شعار جای خود را به شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" می دهد.

آیا مسئولین امروز اقلیت هیچگاه بروی خود می آورند که مدتها پیش از پلنوم آذر ۵۸ همصدا و همگام با باند فرخ نگهدار ضمن شرکت در "انتخابات مجلس خیرگان" (یعنی یکی از مضحکه های انتخاباتی جمهوری اسلامی) به فریب توده ها و جاده صاف کنی برای مقاصد ضد انقلابی جمهوری اسلامی پرداختند و با نقد سیاست "تحریم"، از "شرکت فعال و آگاهگرانه" در آن دم زده و شرکت در شعبده بازی انتخاباتی جمهوری اسلامی را "قدمی در جهت پیشبرد وظایف دمکراتیک سازمان" نام نهادند.

با دیدن چنین نقطه عطف هایی ست که می توان مسخره بودن ارزیابیهای اقلیت راجع به خود را متوجه شد و دید که ارزیابی هائی نظیر " اکنون تنها یک سازمان انقلابی ی پی گیر، یعنی سازمان چریک های فدائی خلق ایران به مثابه تنها سازمان سراسری مارکسیست- لنینیست، به مثابه سمبل مبارزه آشتی ناپذیر علیه امپریالیسم و ارتجاع طبقاتی، به مثابه دشمن هر گونه سازش کاری باقی مانده است " از چه قماش است و " پی گیری " و " آشتی ناپذیری " او از چه نوع است. (رجوع کنید به نشریه کار، شماره ۱۵۸، آبان ۱۳۶۱)

با دیدن چنین نقطه عطف هایی ست که می توان مسخره بودن ارزیابیهای اقلیت راجع به خود را متوجه شد و دید که ارزیابی هائی نظیر " اکنون تنها یک سازمان انقلابی ی پی گیر، یعنی سازمان چریک های فدائی خلق ایران به مثابه تنها سازمان سراسری مارکسیست- لنینیست، به مثابه سمبل مبارزه آشتی ناپذیر علیه امپریالیسم و ارتجاع طبقاتی، به مثابه دشمن هر گونه سازش کاری باقی مانده است " از چه قماش است و " پی گیری " و " آشتی ناپذیری " او از چه نوع است. (رجوع کنید به نشریه کار، شماره ۱۵۸، آبان ۱۳۶۱)

و بالاخره سازمان فداییان اقلیت امروز در شرایطی می کوشد تا از مرزبندی و انشعاب خود با دار و دسته فرخ نگهدار و خائنین اکثریتی استفاده کرده و با زیر پا گذاشتن حقایق، "رادیکالیسم" و "دشمنی با هر گونه سازشکاری" را به پای این سازمان بنویسد که حتی یک سال و چند ماه پس از آن جدایی و در جریان "اولین کنگره" خود در آذر ماه سال ۶۰، انشعاب خود از اکثریت را "زودرس" می خواند و معلوم می کند که هنوز دلش در بند یاران قدیمی ای است که تا آن مقطع در مسیر همکاری با جمهوری اسلامی دیگر حتی دست خود را بخون توده ها و انقلابیون آلوده کرده بودند!

از آن مهمتر چریکهای فدایی خلق اساسا در صحنه سیاسی ایران اقلیت را دارای نقش و جایگاهی نمی بیند که بخواهد لبه تیز حملات خود را متوجه این جریان سازد چه برسد به اینکه بخواهد سیاست خود را بر اساس "مخالفت و دشمنی با فداییان اقلیت" تنظیم نماید. ادعای ابلهانه ای که تنها به جهت فرار از پاسخ گوئی به مسائلی طرح شده که وضع تاسف بارکنونی اقلیت را به بار آورده است.

اینها برخی از واقعیات حیات سیاسی سازمان فداییان اقلیت در یک دوره مهم از تاریخ مملکت ما و مبین خط راست و سازشکارانه این سازمان است که هیچگاه گریبان اقلیت را رها نکرده است. در تداوم همین خط سازشکارانه است که ما می بینیم این سازمان برغم انتساب خود به گذشته و خط انقلابی چریکهای فدایی خلق حتی تاب کشیدن نامی که قبلاً بر خود نهاده بود را نیز نیاورده و نامش را از سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به سازمان فداییان اقلیت تغییر می دهد و در حالی که مواضع و تئوریهایش کوچکترین سختی با آن آرمانها و مواضع انقلابی و رادیکال ندارد، می کوشد فریبکارانه خود را ادامه دهنده راه بنیانگذاران سازمان نشان دهد. چنین است که سازمان اقلیت بتدریج در مهمترین مسایل انقلاب از برخورد با گذشته و راه اصلی مبارزه گرفته تا حق تعیین سرنوشت، در مقابل نیروهای راست و بورژوا جبهه به زمین ساییده و سرشت راست خود را هر چه بیشتر نشان می دهد. و باز هم درست به موازات پیمودن چنین مسیری یعنی همگرایی فزاینده با راست است که سازمان اقلیت خود را در موقعیت تاسف بار کنونی قرار داده است. در اینجا من برای جلوگیری از طولانی شدن این مطلب دیگر نمی خواهم به سیاستها و عملکردهای سالهای اخیر این سازمان و ضربات ناشی از آن بر جنبش پردازم که این خود حکایت دیگری ست.

و بالاخره آنکه من صمیمانه امیدوارم که مطلب کنونی بجای آنکه با سیاست سکوت و یا یک فحاشی دوباره بدون ارزش از سوی سازمان فداییان اقلیت روبرو گردد به موقعیتی برای دامن زدن به یک مبارزه نظری سالم در بین نیروها و هواداران این جریان منجر شود.

زیرنویس:

(۱) در این مورد نویسندگان فحش نامه بهتر است پیش از نمایش نادانی خود در مورد "درجا زدن چریکها در ۴۰ سال پیش" به اظهارات "توکل" یکی از مسئولین این سازمان در مورد روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در نشریه آرش، شماره ۹۷ رجوع می کردند تا ببینند چگونه اقلیت البته ۳۰ سال پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی حرفهای ۳۰ سال پیش چریکهای فدایی خلق در مورد ماهیت جمهوری اسلامی و قیام بهمین را البته طوطی وار تکرار می کند.

ع - شفق شهریور ۱۳۸۸

در خاتمه باید به این جریان و نویسندگان فحش نامه اخیر بر علیه چریکهای فدایی خلق تاکید کنم که چریکهای فدایی خلق هیچیک از سازمانها و جریانان درون صف خلقی را دشمن خود و مردم ایران نمی دانند ولی از آنجا که دفاع از منافع طبقاتی کارگران و زحمتکشان و پژواک صدای این طبقه انقلابی در مقابل سازشکاران و رفرمیستها و انواع و اقسام نیروهای بورژوایی و خرده بورژوایی همواره و از روز نخست یک وظیفه انقلابی و تعطیل ناپذیر برای

مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با اپورتونیزم جدا نیست!

زن و مرد طبقات فرودست باید با کمک هم و در طی یک انقلاب اجتماعی این بساط را بطور ریشه ای تغییر دهند. به عنوان دختران کمونیست فهمیده بودیم که تغییر قوانین و تغییر فرهنگ مبتدل و ارتجاعی فقط و فقط با یک انقلاب اجتماعی امکان پذیر است. یعنی نمی توان بدون خراب کردن سیستم قبلی یک سیستم جدید ایجاد کرد.

بعد از زنان مبارز اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ که برای همیشه مهر خود را بر تاریخ انقلابی مردم ما زدند، دختران کمونیست و مبارز و انقلابی با تاثیر گرفتن از آنها در ابعاد وسیع در انقلاب شرکت کردند. به واقع ابعاد شرکت زنان در انقلاب سال ۵۷ آنقدر وسیع بود که شکفتنی جهانیان را برانگیخت. با این توصیف روشن است که با سرکوب انقلاب، زنان چه بار بزرگی از دهشتهای این سرکوب را بر دوش کشیدند. با شروع سرکوب انقلاب، زندانهای جمهوری اسلامی به صحنه نمایش مقاومت زنان بر علیه ظلم و بیداد تبدیل شد. دختران مبارزی که با مقاومتی خود در سیاهچالهای رژیم جمهوری اسلامی در دوره نخست وزیری موسوی (ابن صحتاک فریبکار) حماسه ها آفریدند، به نوبه خود بر گنجینه تجارب انقلابی و حماسه های تاریخی جنبش انقلابی خلق ما و جنبش انقلابی زنان ایران، افزودند. در همین سالها بود که زنان مبارز کرد در صفوف جنبش انقلابی خلق کرد در کردستان جلوه هائی از استقامت و پایداری نشان دادند که هرگز از یاد ما نخواهد رفت. دختران کمونیست کرد که در مبارزه مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی شرکت کردند، نمونه تاریخی دیگری را برای جنبش انقلابی زنان ایران آفریدند.

این نمونه ها از زنان مبارز ایران و درسهایی که به جا گذاشته اند، تاریخ جنبش زنان ما را آنقدر پربار و سرشار از تجربه انقلابی کرده که اگر مورد سرمشق دختران جوان نسل کنونی قرار بگیرد، خطر بزرگی برای رژیم خواهد بود. به همین دلیل است که تمام تلاش رژیم جمهوری اسلامی و دیگر دشمنان جنبش برابری خواهی زنان ایران این است که (با استفاده از خفقا و سرکوب) این تاریخ پربار را از نسل جوان انقلابی امروز پنهان نگاه دارند و به جای آن، حرکتی رفرمیستی و بورژوا-فمنیستی را به اسم "جنبش زنان" به دختران جوان این نسل معرفی کنند.

اجازه بدهید که پس از این مقدمه طولانی، باز گردم به تجربه مبارزات زنان در کردستان که همگام با مقاومت و مبارزات مسلحانه خلق کرد علیه رژیم جمهوری اسلامی (از سال ۵۸) در کردستان به ظهور رسید.

پس از انقلاب و در طول سال ۵۸ با اینکه رژیم جدید هر جا که توانسته بود نیروهایش را در چهارچوب یگانهای ارتشی و واحدهای تازه تاسیس سپاه پاسداران در منطقه نگه داشت، اما عملاً کنترل اکثر شهرهای کردستان در دست توده های انقلابی و نیروهای سیاسی بود. در نتیجه کردستان حدود ۶ ماه به مرکز فعالیت آزاد سازمانها و احزاب سیاسی تبدیل شد. مقرها و دفاتر سازمانهای سیاسی مختلف در شهرهای کردستان ایجاد شده و در ارتباط نزدیک با مردم قرار گرفتند. سخنرانی ها و سمینارهای سیاسی در فضای آزاد و دمکراتیک برگزار میشدند و کتب و نشریات مارکسیستی و اشعار و ادبیات انقلابی (به زبان فارسی و کردی) منتشر و توزیع می شدند. این فعالیتها وضعیت خاصی را در کردستان ایجاد کرد (که با اینکه متأسفانه استفاده کامل از آن نشد) تأثیرات مهمی در رشد آگاهی جوانان کردستان و دیگر شهرهای ایران (که دسته دسته به کردستان می آمدند و از نزدیک با جنبش انقلابی و آزادی آشنا میشدند) داشت. در واقع ایجاد چنین فضای و رشد مبارزه و تشکل در کردستان از دستاوردهای قیام بهمین بود و بخشی از دستاوردهای باارزش انقلاب محسوب میشد. بخصوص برای جنبش زنان.

شکست قیام بهمین به دلیل فقدان رهبری طبقه کارگر باعث شد تا ارتش و دستگاه سرکوب شاه دست نخورده به دست جمهوری اسلامی بیافتد. جمهوری اسلامی از دستگاه سرکوب شاه و از نیروهای مرتجع مانند مفتی زاده و "قیاده موقت" (حزب دمکرات کردستان عراق) و فنودالهای محلی (که توسط جمهوری اسلامی مسلح شده بودند) در سرکوب مردم کردستان استفاده کرد. حمله به کردستان بخشی از سرکوب سراسری انقلاب برای ادامه سلطه سیستم سرمایه داری وابسته بود. خائنینی مانند حزب توده نیز کشتار خلق کرد را با "آمریکائی" و طرفداران "پالیزبان" خواندند آنها، تأیید کردند.

در آخر مرداد ماه ۵۸ جمهوری اسلامی در حالی حمله نظامی گسترده به کردستان را انجام داد که هجوم رژیم علیه نیروهای چپ و بستن دفاتر و مراکز سازمانهای آنها در دیگر نقاط ایران نیز شروع شده بود. روز ۲۷ مرداد ۵۸ شهر پاوه توسط رژیم بمباران شد و همان شب صدا و سیما جمهوری اسلامی برای فریب افکار عمومی اعلام کرد که "سالار جاف و



با درود به توده های مبارز ایران، با درود به خلق قهرمان کرد و با سلام به شما که در حمایت از مبارزات خلق کرد در این مراسم شرکت کرده اید. شک ندارم که خیلی از شما ها فراموش نکرده اید که خمینی مزدور که هرگز حاضر نشد بر علیه دیکتاتور شاه اعلام جهاد کند در مرداد سال ۵۸ بر علیه خلق کرد چنین کرد و به دنبال آن ارتش شاهنشاهی که بعد از قدرت گیری خمینی یک روزه ارتش اسلام شده بود حملات ددمنشانه خود را به کردستان تشدید نمود. در گرمی داشت مبارزات و رشادتهای این مردم ستمدیده اما دلیر که با مقاومت شان پوزه خمینی و رژیم تازه به قدرت رسیده را به خاک مالیدند و وی را مجبور کردند در آن همان سال دم از آشتی زند امروز می خواهیم به بخشی از تاریخ جنبش انقلابی خلق کرد یعنی دلاوریها و مبارزات زنان کرد اشاره کنم که همگام با مقاومت و مبارزات مسلحانه خلق کرد علیه رژیم جمهوری اسلامی (در سال ۵۸) در کردستان شکل گرفت و صفحه فراموش نشدنی ای از تاریخ مبارزات زنان ایران برای رسیدن به آزادی است.

زنان ایران (منجمله زنان کردستان) مانند زنان دیگر نقاط جهان، در تلاش برای کسب آزادی و برابری، از فراز و نشیب های بسیاری عبور کرده اند. اما تاریخ به روشنی نشان میدهد که زنان هیچگاه نمی توانند جدا از جنبشهای انقلابی- اجتماعی دیگری که جهت نابودی نظام ظالمانه موجود بها خاسته اند، به خواسته های اساسی خود برسند. زنان در طول تاریخ تنها زمانی توانسته اند قدمهای سترگی در پیشبرد خواسته هایشان و حل مسائلیشان بردارند که در راستای مبارزه برای نابودی سیستم ظالمانه موجود بوده است. تاریخچه جنبش انقلابی زنان ایران و تجربه زنان کرد نیز چنین واقعیتی را ثابت میکند.

اجازه بدهید که قبل از پرداختن به تجربه مبارزات زنان در کردستان اشاره ای بکنم به مبارزات زنان برای رسیدن به آزادی در کل ایران. با توجه به کمی وقت از دهه چهل شروع می کنم که فراز بزرگی در مبارزات زنان ایران می باشد. در اواخر دهه ۴۰ و با آغاز جنبش مسلحانه علیه رژیم شاه، زنان با به پای مردان به پا خاستند و نسلی از زنان انقلابی در ارتباط با جنبش مسلحانه شکل گرفت که در تاریخ مبارزات خلق ما بیسابقه بود. نقش آنها شکستن همه دکم ها و دیدگاه های ارتجاعی مردسالارانه توده توسط نظام اجتماعی عقب مانده که رژیم سلطنت حافظ آن بود به جامعه تحمیل شده بود) و معرفی زن مبارز انقلابی به جامعه بود، زنی که به عنوان زن و با شخصیت و هویت واقعی خودش وارد مبارزه با دشمنانش شده بود. آنها با پیوستن به مبارزه انقلابی مسلحانه با رژیم شاه (و نشان دادن سطح بالای آگاهی انقلابی و شهامت مبارزاتی اشان) خود را به عنوان نمونه ای از زنان انقلابی و آگاه ایران به جامعه (و جهانیان) و بخصوص توده های انقلابی خاورمیانه شناساندند. ما (دختران کمونیستی که در انقلاب ۵۷ شرکت کردیم) با نگاه کردن به آنها بود که می فهمیدیم به عنوان یک دختر، کمتر از پسرها نیستیم. و می فهمیدیم که ما هم می توانیم و باید برای تغییر جامعه ظالمانه موجود مبارزه کنیم. و اگر می خواهیم به عنوان زن، شهروند درجه دو به حساب نیائیم، اگر می خواهیم در تمام جنبه های زندگی شخصی و اجتماعی امان مانند پسرها حق انتخاب و تصمیم گیری داشته باشیم، تنها راهش این است که همراه با پسرهای انقلابی در مبارزه طبقاتی شرکت کرده و سیستم طبقاتی را از ریشه برکنیم و بر ویرانه های آن جامعه ای کاملاً آزاد و برابر، یعنی یک جامعه واقعا انسانی بنا کنیم. به عنوان دختران کمونیست آموخته بودیم که مردها دشمنان زنان نیستند. مردها و زنهای فرودست جامعه یک دشمن مشترک دارند، یعنی جامعه طبقاتی، سیستم سرمایه داری. و

که تناسب قوا به نفع مردم و پیشمرگه ها تغییر کند و کنترل این دو شهر در ۱۲ آبانماه ۵۸ از دست رژیم خارج شد. ۱۴ آبان ماه نیز شهر پانه بدست مردم و پیشمرگه ها افتاد. بدین ترتیب شهرها یکی پس از دیگری از دست رژیم درمی آمدند و سرانجام همه شهرهای کردستان بدست نیروی پیشمرگه و مردم افتاد. در آن روزها، پیشمرگه ها در میان استقبال پر شور مردم وارد شهرها میشدند.

در نتیجه، با مقاومت و مبارزه پیشمرگه ها، همراه با حمایت بیدریغ مردم، حمله رژیم به مردم کردستان با شکست مواجه شد و در ۲۶ آبانماه ۵۸ خمینی مجبور شد پیام "صلح" بدهد و "هیتت حسن نیت" به کردستان اعزام کند و خواهان مذاکره با "هیتت نمایندگی خلق کرد" گردد. و این در حالی بود که رژیم هنوز وحشیانه به بمباران شهرها و روستاها ادامه میداد و همه می دانستند که هدف رژیم فقط این بود که برای خود وقت بخرد و نیروهای نظامی خود را برای حمله مجدد به کردستان آماده کند.

در دوره ای که کنترل شهرها در دست مردم بود، مردم برای برقراری امنیت در محله ها اقدام به ایجاد نیروهای مسلح انقلابی نمودند. این نیروهای مسلح خلقی پس از مدتی به ایجاد بنکه های محل (به خصوص در سنندج) منجر شد. بنکه ها را میتوان نوعی از انجمنهای انقلابی محلی دانست، با این تفاوت که بازوی مسلح خلقی نیز بودند و وظیفه اولیه و اصلی اشان (که از ابتدا نیز هدف وجودی اشان بود) کنترل امنیت محله بود. اما این بنکه ها با توجه به احتیاجات محله نیز وظایف مختلف دیگری نیز برای خود قائل می شدند. دخترها و پسرهای برخی از بنکه ها اقدام به دایر کردن کلاسهای مختلف (مانند کلاس نقاشی و موسیقی) برای کودکان محل کردند. و یا سخنرانی های مختلف (از سخنرانی های سیاسی- آموزشی گرفته تا سخنرانی ها و کلاسهای آموزشی که توسط دختران پرستار در مورد مشکلات و نیازهای پزشکی زنان محل تشکیل میشد، و یا کلاسهای کمکهای اولیه و امداد رسانی، و حتی ایجاد امکاناتی برای ترک مواد مخدر) و بخشهای آزاد برگزار میکردند. همه بنکه ها توسط اهالی محل و بخصوص جوانان انقلابی محل اداره میشدند.

دخترهای بنکه بخصوص ابتکارات بسیار جالبی از خود نشان میدادند. دخترهایی که از ما بزرگتر بودند و دانشجو بودند در زمینه های مختلف به زنها محل کمک میکردند و جلسات بحث و گفتگو در رابطه با مسائل خانوادگی برگزار می کردند و در مورد درمان بیماریها، و یا واکسن زدن به بچه ها و مسائل مختلفی که زنها درگیر آن بودند به مردم محل کمک میکردند. من در بنکه ای در جورآباد که یکی از فقیرنشین ترین محلات سنندج بود و احتیاجات بسیار متفاوتی با مردم محلات دیگر داشتند، فعالیت می کردم. فضای آزاد و دمکراتیک مجدداً در شهر برقرار شده بود. دختران بیشتری داوطلب پیوستن به صف مبارزه نظامی شدند. حضور پیشمرگه های زن که در سازمانهای انقلابی تعلیمات نظامی دیده بودند، در دسته های نظامی چشمگیر بود. بسیاری از دخترها در زمان جنگ ۲۴ روزه سنندج مسلحانه به دفاع از مردم پرداختند. دخترهای پرستاری که در بنکه ها فعال بودند و گروه امداد محله تشکیل داده بودند نیز نقش مهمی در مداوای پیشمرگه ها و مردمی که زخمی شدند داشتند. جنایتکاران رژیم جمهوری اسلامی پس از اشغال کردستان، این دختران شجاع را به جرم نگهداری از زخمی ها دستگیر کرده و به طرز فجیعی کشتند. این دختران مبارز مقاومت زیادی در زندانها از خود نشان دادند و سرودخوان و در حال دشنام دادن به مزدوران رژیم پای جوخه های اعدام رفتند.

فضای آزاد سال ۵۸ در سنندج (در زمانی که پیشمرگه ها پس از مقاومت قهرمانانه خلق کرد در مقابل نیروهای رژیم و عقب نشاندن آنها، موفق شدند به شهر برگردند) برای نسل ما پنجره ای بود به آن دنیای آزادی که برای ایجاد آن انقلاب کرده بودیم. آنچه که در کردستان می گذشت در واقع تداوم انقلاب ۵۷، و نتیجه مقاومت توده ها در مقابل رژیم و تلاش برای ادامه انقلاب و حفظ دستاوردهای انقلاب بود. توده ها خواهان آزادی و برابری و عدالت و رفاه اقتصادی- اجتماعی و رفع انواع ظلم و ستم منجمله ستم طبقاتی و ملی و جنسیتی و غیره بودند. در طول این مدت درحالیکه در دیگر شهرهای ایران جمهوری اسلامی سیستم آموزشی را به همان سبک بورژواپی زمان شاه حفظ کرده و محتوای آن را هرچه ارتجاعی تر نیز کرده بود، اما معلمین آگاه و انقلابی کردستان سریعاً تغییراتی انقلابی در سیستم آموزشی مدارس ایجاد کردند. خط و زبان نوشتاری کردی در مدارس آموزش داده میشد، کتابهایی مانند اصول فلسفه و نقش کار در تکامل انسان و ... در دبیرستان ها تدریس شد. کلاسهای شعر و داستان نویسی و نقاشی (مجاناً) برگزار میشد. تشکلهای دمکراتیک انقلابی، تشکلات زنان، تشکلات کارگری، انجمنهای فرهنگی زنان و ...

پالیزیان" علیه نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در پاوه به جنگ پرداخته اند. خمینی، شیخ عزالدین حسینی (از شخصیت های پر نفوذ خلق کرد) را فاسد خواند و فردای آن روز در تهران و بسیاری از شهرستانها اوباشان رژیم تظاهراتی را علیه مردم کردستان ترتیب دادند. طالقانی در خطبه های نماز جمعه تهران به مردم کردستان (به اسم تجزیه طلبان و جوجه کمونیستها) هشدار داد. مردم در کردستان تعطیل عمومی اعلام کردند و از شیخ عزالدین حسینی و سازمانهای سیاسی کردستان در مقابل رژیم پشتیبانی کردند.

سرانجام برای سرکوب کامل انقلاب، در ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸ خمینی بر علیه خلق کرد اعلام جهاد داد و فرمان حمله به کردستان را صادر کرد. حمله هوایی و بمباران شهرهای کردستان شروع شد. روز ۱۱ شهریور ماه ۵۸، مزدوران رژیم در حمایت دو تانک به روستای "قارنا" (در جاده پیرانشهر- نقده) حمله کردند. مردم بی خبر از اوضاع مشغول کشت و زرع بودند. جنایتکاران در اطراف روستا سنگر گرفتند و در کوچه و پس کوچه های روستا، مردم و خانه های آنها را به گلوله بستند و مردم بی دفاع این روستا را وحشیانه قتل عام کردند. در این روز ۶۸ نفر از کودک و زن و مرد این روستا قتل عام شدند.

در حالیکه برخی از نیروها در فکر سازش با رژیم بودند، مبارزان انقلابی تلاش کردند که مقاومت های توده ای در مقابل یورش رژیم به مردم کردستان را سازماندهی کنند. با اینکه نیروهای پیشمرگه و مردم مبارز کردستان شدیداً مقاومت کردند، شهرها یکی پس از دیگری بدست نیروهای رژیم افتاد.

در همان زمان که رژیم در پوشش مذاکره در حال خرید زمان بود و برخی از گروه ها به این مذاکرات دل خوش کرده بودند چریکهای فدایی خلق به چنین ساده اندیشی هشدار می دادند.

به عنوان مثال رفیق اشرف دهقانی در سخنرانی خود در مهباد به افشای فریبکاری های رژیم پرداخت و به عنوان مثال در این رابطه گفت: اگر قرار است این خلق به خواسته های خود برسد، هم خود خلق کرد و هم کسانی که این خلق را در حال حاضر رهبری می کنند، نباید به مذاکره دل خوش کنند و اجازه دهند ارتجاع آنها را فریب دهد. با ورود مزدوران رژیم به شهرهای کردستان، نیروهای سازمانهای سیاسی از شهرها خارج شدند و به سمت شهرهای مرزی عقب نشینی کردند. جنایتکاران رژیم (مانند خلخالی) در هر شهری که اشغال می کردند، بلافاصله جوخه های اعدام های صحرایی بدون محاکمه را برپا میکردند.

جنگ سه ماهه و مقاومت مسلحانه پیشمرگه ها همراه با اعتراض توده های شهر و روستا علیه تجاوز مسلحانه رژیم به کردستان ادامه یافت. زنان انقلابی هم در جنگ مسلحانه شرکت داشتند و هم در مقاومت در شهر و روستا.

همه جا تظاهرات و زد و خورد با نیروهای اشغالگر ادامه داشت. اگر کارگران اعتصاب میکردند، دانشجویان، زنان، محصلان، دیپلمه های بیکار و ... به حمایت از آنها به اعتصاب و تظاهرات می پرداختند و در همه این تظاهرات با پاسدارها درگیر می شدند. حتی برخی از نیروهای نظامی (سربازان و افسران آگاه غیرمحل) به عنوان اعتراض به جنگ و کشتار در کردستان، دست از کار کشیده و در مسجد پادگان سنندج تحصن کردند. اغلب این نظامیان اعتصاب کننده، در هنگام بازگشت به شهرهای خودشان دستگیر شدند و برخی از آنها به دست رژیم جنایتکار اعدام شدند. مردم (در همه شهرهای کردستان، و بخصوص در سنندج) به مناسبت کشته شدن پیشمرگه ها و مردم غیرمسلحی که در حملات رژیم کشته شده بودند، تظاهرات و راهپیمایی های چند هزارنفری برگزار میکردند.

جنگ و مبارزه مردم کردستان با نیروهای رژیم دائماً در جریان بود. در کوه ها و جاده ها، نیروهای پیشمرگه با رژیم درگیر می شدند و در داخل شهرها نیز مردم به مقرهای پاسداران حمله میکردند. شنیدن صدای تیراندازی ها که هر شب از کوه های دور و نزدیک به گوش می رسید، به مردم امید میداد. میدانستند که پیشمرگه هایشان هنوز با رژیم جنایتکاری که خانه آنها را ویران کرده، می جنگند. جوانهای کردستان شهامت بسیاری از خود نشان می دادند. به عنوان مثال، دانش آموزان بوکان بیش از ۱۰ روز با اسلحه کمربندی و کوکتل مولوتف با نیروهای رژیم در جنگ و گریز خیابانی بودند. (صحنه های خیزشهای اخیر نیز این خاطرات را در یادها زنده میکند)

در شهرهای بوکان و مهباد مردم به کمک پیشمرگه ها آمده و با هم به ستونهای نظامی رژیم (که از میاندوآب داشتند به این دو شهر می آمدند) حمله کردند. و سرانجام حمایت توده ها از نیروهای پیشمرگه موجب شد

بود. امروز برای جلوگیری از اشتباه باید از گذشته درس بگیریم. باید خطاها را افشاء و نقد کنیم، نباید به سازشکاران امکان دهیم که روند آگاهی و مبارزات انقلابی توده ها را از این هم که هست کندتر کنند. تجربه خلق کرد بار دیگر نشان داد که اگر نیروی زنان در بستر خیزش توده ها آزاد شود و آنها به مبارزه برای درهم شکستن زنجیرهای اسارت برخیزند چه نمونه هائی از فداکاری و جسارت به همگان نشان می دهند. شرکت زنان در جنبش مسلحانه خلق کرد چه در صفوف پیشمرگان و چه در دیگر صحنه های مبارزه بار دیگر ثابت کرد چگونه انرژی انقلابی زنان در بستر خیزش ها و جنبش هائی که فضای مبارزاتی را دگرگون می کند بالاترین امکان بروز را می یابد. این مبارزان همچون مبارزات زنان سراسر ایران در ۳۰ سال سلطه جمهوری اسلامی نشان داد که زنان دلائل بیشتری برای نابودی نظم ظالمانه حاکم دارند.

امروز برخی (که خود را چپ هم می نامند) به همکاری با موسوی مرتجع پرداخته و به اسم "جلوگیری از خشونت" زنان مبارز ما را که خواهان نابود کردن جلادان حاکم هستند، به حرکتهای مسالمت آمیز و مثلاً در چهارچوب ارگانهای امپریالیستی سازمان ملل و مثلاً حقوق بشری سوق میدهند و آب بر آتش کینه انقلابی آنها می ریزند و تلاش میکنند که انگیزه مبارزه و انقلاب را در صفوف زنان و جامعه از بین ببرند.

اما تجربه ثابت نموده که امروز زنان و دختران جوان ایران باید آن انرژی انقلابی را که در خیزشهای اخیر از خود نشان دادند و با شهامت روزافزون در صف مقدم نبردهای خیابانی با مزدوران رژیم قرار گرفتند را هر چه آگاهانه تر در مبارزه ای مشترک و همراه با همه انسانهای آزادیخواه و مبارز کشورمان، در راه انقلاب و برای سرنگونی رژیم با هر جناح و دسته آن به کار گیرند.

از آنجا که تجربه شرکت زنان در جنبش خلق کرد جنبه های مختلف و وسیعی دارد امیدوارم که در فرصت دیگری جهت کامل کردن این بحث به جنبه های دیگری از این تجربه بپردازیم.

*- در روز یکشنبه ۱۶ آگوست ۲۰۰۹ "شورای پشتیبانی از مبارزات مردم در ایران- کانادا" در حمایت از مبارزات خلق کرد مراسمی در تورنتو برگزار نمود. در این مراسم که در سی امین سالگرد اعلام جهاد خمینی مزدور بر علیه خلق کرد و حمله نظامی جمهوری اسلامی در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به کردستان سازمان یافته بود؛ رفیق سهیلا دهماسی یکی از سخنرانان بود که آنچه در زیر ملاحظه می کنید متن سخنرانی مزبور می باشد که جهت چاپ به شکل فعلی آماده شده است.

تشکیل شدند. و روز جهانی زن، اول ماه مه و سالروز رویدادهای انقلابی دیگر جشن گرفته میشد و مطالبات و مطالبات و خواسته های مردم در آنجا مطرح میگشت و اهداف انقلاب که برآوردن آن خواسته ها بود توضیح داده میشد. توده های مردم که تشنه آموختن بودند در این مراسم ها شرکت میکردند و آگاهی هرچه سریعتر در جامعه افزایش می یافت. در نتیجه رشد آگاهی انقلابی در این دوره بود که به عنوان مثال، عاملین مفتی زاده ایزوله شده بودند و مردم برایشان تره هم خرد نمیکردند. فعالیتهای سیاسی- اجتماعی دختران انقلابی کرد در این دوره (که هرچند از نظر زمان کوتاه، اما از نظر محتوا بسیار برابری بود) بخش مهمی از تجربیات جنبش زنان ایران است. به عنوان مثال میتوان به برگزاری مراسم روز جهانی زن در شهر سنندج توسط دختران کمونیست و اعتراض به اجباری شدن حجاب، به عنوان یک تجربه انقلابی جنبش زنان اشاره کرد. و یا میتوان به ایجاد تیم های جدید ورزشی دختران در شهر سنندج (در زمانی که رژیم در شهرهای دیگر ایران موفق شده بود دخترها را به زور از صحنه ورزش خارج کند) به عنوان موفقیت جنبش انقلابی زنان در مبارزه با فرهنگ زن ستیز رژیم (که در واقع به دلیل رشد مبارزات انقلابی مردم، و به دلیل رشد مبارزه و مقاومت مسلحانه توده ها و عقب راندن ارتجاع، امکان پذیر شده بود) اشاره کرد. بطور مشخص شکل گیری "بنکه"ها نیز یکی از مهمترین تجارب انقلابی این دوره بود که زنان در آن فعال بودند. نمونه های چنین تشکیلات محلی فقط در انقلابات پیروزمند مانند انقلاب اکتبر شوروی و انقلاب کوبا دیده شده است.

متأسفانه سازمانهای سیاسی کردستان که توده های مردم آنها را به رهبری خود پذیرفته و از آنها تاپای جان حمایت می کردند، به دلیل ندانم کاری و پراکندگی و ... نتوانستند نیروی عظیم خلق مبارز کرد را که به جنبش مسلحانه پیوسته بودند، به سمت پیروزی و درهم شکستن سرمایه داری وابسته به پیش برده و رهبری کنند. به دلیل فقدان یک رهبری دور اندیش انقلابی، جمهوری اسلامی بتدریج سلطه شوم خود را بر سراسر کردستان گستراند. اما تا آن روز زنان رزمنده خلق کرد دوشادوش برادرانشان با رژیم جنگیدند و یا به اشکال مختلف به پیشمرگان قهرمان خلق کرد یاری رساندند. تجربه زنان در جنبش خلق کرد بار دیگر نشان داد که زنان از چه پتانسیل مبارزاتی بالائی جهت رسیدن به خواستههایشان برخوردارند و چگونه امر رهائی آنها وابسته است به نابودی کل سیستم سرمایه داری وابسته حاکم که جز از طریق انقلابی توده ای نابود نمی شود، انقلابی که بدون شرکت زنان انقلابی، توده ای نخواهد

گزارشی از آکسیون ۲۹ آگوست و جلسه بحث آزاد در لندن!

از ساعت ۱۱ صبح روز شنبه ۲۹ آگوست ۲۰۰۹ در حمایت از جنبش آزادیخواهانه توده های به پا خاسته بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی نمایندگان عکسی در میدان ترافلگار اسکونر لندن سازمان یافت که با استقبال گسترده عابرین و رهگذران منطقه روبرو شد.

این منطقه یکی از شلوغ ترین و پر رفت و آمدترین مناطق لندن است و در طول مدت برگزاری آکسیون فوق تعداد بسیار زیادی از رهگذران و توریستهای مختلف از نمایندگان عکس دیدن کرده و طومار حمایت از جنبش حق طلبانه مردم ایران را امضا کرده و ضمن بحث در مورد اوضاع ایران و کسب اطلاعات، از اهداف برگزار کنندگان این حرکت پشتیبانی کردند. در طول این حرکت چند هزار اطلاعیه بزبان انگلیسی در میان مردم پخش شد که در آن ضمن افشاکاری در مورد جنایات جمهوری اسلامی در حق مردم به پا خاسته ایران بر خواست حق طلبانه جنبش اخیر یعنی سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و تمام جناحهای ارتجاعی اش تاکید شده بود و از تمام انسانها و نیروهای آزادیخواه خواسته شده بود که از خواستههای بر حق توده های تحت ستم در ایران حمایت کنند. شمار زیادی از توریستهایی که برای دیدن آثار فرهنگی و تاریخی انگلستان در این منطقه حضور داشتند نیز با مشاهده بنرها و شعارهای انگلیسی و عکسهای دلخراش جنایات رژیم و صحنه های مقاومت و مبارزه توده ها با مراجعه به رفقای ما ضمن گرفتن عکس از این نمایشگاه به بحث و تبادل نظر در مورد رویدادهای ایران می پرداختند. از جمله تعدادی از بازدید کنندگان از نمایشگاه ضمن محکوم نمودن جنایات جمهوری اسلامی "شجاعت" و پایداری توده ها و بویژه جوانان مبارز که با دست خالی در مقابل مزدوران حکومت برای مطالباتشان به خیابانها آمده را می ستودند و سکوت و حمایت دولتهای امپریالیستی از جمهوری اسلامی را محکوم می کردند. یکی از نکته های جالب این حرکت حضور یک زن بنگلادشی مسلمان و فرزندانش در این نمایشگاه بود. وی پس از دیدن عکسها و تصاویر جنایات جمهوری اسلامی از مبارزات مردم ایران دفاع و تنفر خویش از رژیم جمهوری اسلامی را اعلام کرد و با امضای طومار محکومیت رژیم مقداری کمک مالی به صندوقی که به این منظور تهیه شده بود ریخت. چنین برخوردی از طرف یک زن مسلمان بنگلادشی نشانه ای از آشکار شدن هر چه بیشتر چهره جنایتکار جمهوری اسلامی در میان مردم مسلمان منطقه می باشد و نشان می دهد که بر بستر افشای دمنشوی های جمهوری اسلامی در مقابله با خیزش اخیر، تبلیغات فریبکارانه دستگاه تبلیغاتی دیکتاتوری حاکم در میان مسلمانان منطقه می رود تا هر چه بیشتر نقش بر آب شود. همچنین یکی از جوانان دانمارکی ضمن بحث با رفقا و کسب اطلاع در مورد وقایع جاری خود تا مدت زیادی به بحث و افشاکاری در میان بازدید کنندگان از این نمایشگاه در مورد جنبش آزادیخواهانه مردم ایران پرداخت. بازدید کننده دیگری از میان جوانان مبارز که با دست سریلانکا نیز ضمن آرزوی موفقیت برای مردم ایران اظهار داشت که پیروزی نهایی در مبارزه با دشمن از آن مردم ایران است.

آکسیون فوق که یکی از حرکتهای مبارزاتی موفق در رساندن صدا و پیام توده های تحت ستم ایران به افکار عمومی و افشای ماهیت ضد خلقی و جنایات رژیم جمهوری اسلامی و تمام دار و دسته های ضد انقلابی بر علیه کارگران و خلقهای ستمدیده ایران بود در ساعت ۲ بعد از ظهر خاتمه یافت. این حرکت مبارزاتی یکی از سلسله آکسیونهایی است که از آغاز خیزش توده ای اخیر در شهر لندن توسط فعالین چریکهای فدایی خلق و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان سازمان یافته و در هفته های آینده نیز ادامه خواهد یافت. در ساعت ۶ بعد از ظهر همین روز به همت فعالین چریکهای فدایی خلق و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان جلسه بحث و تبادل نظر عمومی ای حول مساله "زمینه های خیزش توده ای اخیر و چشم انداز" آن در سالن کتابخانه ایزلیگتون لندن برگزار شد که در آن بحثهای سازنده ای در ارتباط با دیدگاه های موجود در میان افراد و نیروهای سیاسی حول خیزش توده ای اخیر و چشم انداز آن صورت گرفت. در این جلسه پس از ارائه طرح بحث، رفقای شرکت کننده حول زمینه های جنبش توده ای اخیر، نقش انتخابات، تبلیغات رسانه های امپریالیستی و تحریف ماهیت خیزش توده ای اخیر، مساله رهبری جنبش توده ها و نقش طبقه کارگر در این خیزشها و وظایف نیروهای انقلابی به بحث و تبادل پرداختند. این بحثها در محیطی صمیمانه و سازنده صورت گرفت و در ساعت ۹ و ۲۰ شب به پایان رسید.

با ایمان به پیروزی راهمان

فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن، ۲۹ آگوست ۲۰۰۹

فرب "ناجیانی" که خود جلاد بودند را نخورید!

جلوه دهند فراموش کرده اند که تا سال ۶۸ که جمهوری اسلامی نخست وزیر داشت، نخست وزیر عضو شورایی امنیت کشور بود که اصلی ترین و مهمترین نهاد تنظیم کننده سرکوب اعتراضات مردمی و کشتار های دهه ۶۰ بود. اینها فراموش کرده اند که نزدیکترین فرد در دولت به خمینی همین موسوی بود و حتی زمانی که بین رئیس جمهور یعنی خامنه ای و موسوی اختلاف بالا گرفت خمینی علنا از موسوی پشتیبانی نمود و به دستور وی از استعفا موسوی جلوگیری به عمل آمد. **موسوی و یارانش به روی خود نمی آورند که سرکوبی که در سطح جامعه و زندانها در این سالها پیش می رفت به دستور و صلاحدید خودشان بود وگرنه کدام زندانیانی می تواند روزی صد نفر را اعدام کند؟ تازه، خبر اعدام هم در روزنامه های رسمی کشور که زیر نظر وزیر ارشاد می باشند، درج می شد، پس بطور نخست وزیر گویا نمی دانست که در جامعه و زندان چه می گذرد. وقتیکه موسوی و یارانش جنگ ضد خلقی ایران و عراق را به موضوعی که مثبت هم بوده تبدیل کرده و یز می دهند که وی آرشیویتیکت دولت دوران جنگ بوده دیگر نمی گویند که چه کسانی از قبل این جنگ سود بردند و چرا این جنگ در تقابل با منافع مردم ایران شروع و تداوم یافت و چه کسانی مسئول جان هزاران جوانی هستند که در آتش این جنگ ارتجاعی سوختند تا غرب و شرق به آنچه می خواستند برسند. اگر جنگ برای خمینی و موسوی وبه قول وی "نظام مقدس جمهوری اسلامی"، "برکت" بود، برای مردم ما با یجا گذاشتن ۸۰۰ هزار زخمی و کشته حاصلی جز مرگ و نیستی نداشت. در آن سالها دولت موسوی سیاستهای اقتصادی خانمانسور خود را با توسل به جنگ توجیه می کرد که طی آن زندگی را بر کارگران و مردم ستمدیده سیاه نموده و شیره جانیشان را با توسل به سیاستهای مالیاتی مختلف و طرح های جیب خالی کن به خزانه دولت ریخته و مردم را در فقر و فلاکت قرار داده بود.**

متأسفانه اکثر جوانانی که با دلیری بی نظیر و مقاومت بی شائبه در هفته های اخیر در خیابانهای ایران با ماموران سرکوبگر جمهوری اسلامی به مصاف برخاستند واقیعتهای تاریخی دهه ۶۰ را نمی دانند. برخی از آنها نمی دانند که موسوی بعد از خدمات اش به جمهوری اسلامی در پست نخست وزیری، در سال ۶۸ با حکم خامنه ای عضو "مجمع تشخیص مصلحت نظام" شده و در تمام این سالها در این مقام به جمهوری اسلامی خدمت می کرده است. جدا از این وی در ۸ سال ریاست جمهوری رفسنجانی (۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶) مشاور

که در تمام دوران نخست وزیری موسوی در زندان اصفهان زندانی بوده ام و به عنوان یکی از شاهدان زنده قتل عام زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور سال ۱۳۶۷، یعنی در دوران نخست وزیری میر حسین موسوی که هزاران زندانی در زندانهای سراسر کشور به وحشیانه ترین شکلی به قتل رسیدند، کمی با جوانان کشورم سخن گویم. **به یاد یاران و هم بندانی که بدستور خمینی ها، خامنه ای ها، رفسنجانی ها، موسوی ها و ... این زندانیان ایران در بند، به قتل رسیدند وظیفه خود می دانم که در شرایطی که ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی هم صدا با رسانه های امپریالیستی می کوشند امثال موسوی و کروبی را رهبر مبارزات مردم ما جا بزنند به جوانان کشورم هشدار دهم که فرب این تبلیغات دروغین را نخورند و بدانند که آنچه که جمهوری اسلامی امروز می کند و آنها به چشم خود می بینند و از آن در عذابند، ۲۰ سال است در زیر سلطه این رژیم دارد بر علیه مردم ما بر علیه زنان و جوانان ما روا می شود و به همین دلیل هم هست که زن و مرد و پیر و جوان در این مملکت از جمهوری اسلامی بیزارند.**

به یاد می آورم که در ۵ مهر ماه سال ۶۰ روزنامه کیهان لیست ۱۰۵ تن را که در شهر های مختلف اعدام شده بودند را درج نمود. ۵۳ نفر از این عده در شهر من یعنی اصفهان به قتل رسیدند. در آن زمان دادستان دادگاه های انقلاب تهران اسدالله لاجوردی و دادستان کل کشور موسوی تبریزی و رئیس شورای عالی قضائی موسوی اردبیلی بودند و رئیس جمهور علی خامنه ای و نخست وزیر هم میر حسین موسوی بود. این داستان تا تابستان سال ۶۷ با کم و زیاد هائی تکرار شد. یعنی از مهر سال ۶۰ تا تابستان سال ۶۷ چندین هزار زندانی سیاسی و فعالان سیاسی در زیر چکمه های مزدوران جمهوری اسلامی یا در برابر جوخه های اعدام و یا در خیابانهای کشور و یا در کردستان به خاک و خون کشیده شدند. این جنایات همه در زمان نخست وزیری موسوی و در سالهائی که وی سیکاندار هیئت دولت بود انجام شد. به واقع موسوی یکی از آرشیکتها و سازمان دهندگان کشتار های دسته جمعی دهه ۶۰ بود. این شخص با همکاری و کمک مزدورانی چون **خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی، رضائی و مهره هائی چون اکبر گنجی و سعید حجاریان که حال اصلاح طلب شده اند هزاران نفر را به قتل رساندند.**

کسانی که در تلاش اند تا چهره جنایتکار موسوی را تظہیر کرده و او را معصوم و پاک

به دنبال سرکوب وحشیانه خیزش حق طلبانه مردم که در جریان آن دهها نفر کشته و صدها تن مجروح و هزاران نفر دستگیر و روانه سیاهچالهای جمهوری اسلامی شدند، امروز بار دیگر مسئله زندان و شکنجه به یکی از مهمترین مسائل جامعه تبدیل شده است. در چنین شرایطی اصلاح طلبان حکومتی نیز که در صداند تا از هر وسیله ای برای حفظ نظام جمهوری اسلامی سود جویند، برای سوار شدن بر موج مبارزات مردم و نفوذ در میان آنان، روی این موضوع متمرکز شده اند. نامه کروی به رفسنجانی در مورد شکنجه و تجاوز در زندانها درست در همین چهارچوب نوشته شده و موضع گیری موسوی در این رابطه هم درست در همین راستا قرار دارد. **میدانیم که موسوی در رابطه با واقیعتهایی که در نامه کروی به آنها اشاره شده بود گفت دستپاچگی کودتاجیان خبر از خبر های وحشتناکی می دهد که ما هنوز از آن اطلاعی نداریم. موسوی قبلا هم در دیدار با تعدادی از فرهنگیان چنین جلوه داده بود که گویا در ایران و زیر سلطه جمهوری اسلامی نیرو های مخالف دولت تا به حال نه سرکوب و نه قتل عام شده اند. تصویر سازی موسوی از سی سال سلطه جمهوری اسلامی بگونه ای است که گویا هیچ کدام از دولتهای قبلی نه کسی را شکنجه داده اند و نه کسی را کشته اند. این تصویر سازی جعلی نشان می دهد که نامبرده از نقصان حافظه در رنج بوده و یا به قول انگلیسی ها فقط "حافظه انتخابی" اش کار می کند!**

موسوی در سراسر دوران تبلیغات انتخاباتی اش یک کلمه از نقش خود در کشتارها و سرکوبهای دهه ۶۰ سخن نگفت. ایشان حتی در بابل وقتیکه با سوال مشخص دانشجوی آزاده ای مواجه شد که از وی پرسید بدون توجیه و طغره رفتن، نقش خودش را در کشتار های سالهای ۶۰ تا ۶۸ توضیح دهد با کمال وقاحت مدعی شد که این سوال را باید از زندانیان کرد! و در ادامه گفت که خودش هیچگاه زندانیان نبوده است! جالب است که بدانیم که محسن مخملباف که نماینده موسوی در خارج از کشور تلقی می شود نیز در سخنرانی هایش و نوشته هایش از جمله در روزنامه "گاردین" مدعی شده که موسوی در هیچ مرحله ای از تاریخ ۲۰ ساله جمهوری اسلامی در هیچگونه قتل و جنایتی شرکت نداشته و هیچ نقشی در سرکوب مخالفان سیاسی رژیم نداشته است!

با توجه به چنین ریاکاریهای وظیفه خود می دانم که به عنوان یکی از زندانیان سیاسی

سیاسی رفسنجانی و در دوره خاتمی مشاور عالی رئیس جمهور بوده است. و در سال ۱۳۷۸ به حکم خاتمی رئیس فرهنگستان هنر شده و این مقام را در دوره احمدی نژاد هم داشته است .

اینکه موسوی پس از ۲۰ سال از پشت صحنه سیاست به جلو آمد نه به خاطر این بود که می دید مردم در فقر و فلاکت بسر می برند و نه به خاطر این بود که از سیاستهای سرکوبگرانه احمدی نژاد ناراحت شده بود. وی به صحنه آمد چون می دید که "نظام مقدس" جمهوری اسلامی اش در خطر است. او برای نجات جمهوری اسلامی از بن بست می که در آن قرار گرفته دو باره اما این بار به نام من در آوردی "اصلاح طلب اصول گرا"، به وسط صحنه سیاسی کشور وارد شد.

سردمداران جمهوری اسلامی خطر را تا حد زیادی از جانت توده های جان به لب رسیده احساس کرده بودند و برای همین هم به "مهندسی انتخابات" دست زدند. آنها با توسل به یک سیاست زیرکانه مردم را تشویق به شرکت در انتخابات کردند. تمام جناح های جمهوری اسلامی از رفرمیست تا اصول گرا همه بر این ادعا بودند که شرکت وسیع مردم در انتخابات مشروعیتی به نظام می دهد که برای مقابله با شرایط بحران به آن نیازمند اند. مشروعیتی که باعث ثبات رژیم بعد از ۲۰ سال حکومت یعنی ۲۰ سال غارت و جنایت و سرکوب می شود. به همین دلیل هم بود که در طول تبلیغات قبل از انتخابات به دستور سران جمهوری اسلامی گشت های ثار الله و امر به معروف و نهی از منکر و همه مزدوران تا دندان مسلح رژیم در پادگانها و مراکز خود باقی ماندند و تا حد ممکن دخالتی در روند تبلیغات انتخاباتی نکردند. در چنین شرایطی تبلیغات گسترده اصلاح طلبان حکومتی باعث جلب نظر بخشی از مردم که قصد تحریم انتخابات نمایشی را داشتند به انتخابات شد . مناظره های تلویزیونی در روز های آخر تبلیغات انتخاباتی ترفند دیگری بود که حسابی بخش بزرگی از مردم را تحریک و آنها را تشویق به حضور در پای صندوق های رای نمود. این مردم کسانی بودند که می خواستند به این وسیله انزجار خود از احمدی نژاد و سیاستهای غارتگرانه اش را نشان دهند. اما این حرکت حساب شده سران رژیم جنبه های دیگری هم داشت که امثال ولی فقیه حساب آن را نکرده بودند. با اندکی شل شدن فضای سیاسی برای تشویق مردم به شرکت در خیمه شب بازی انتخابات، روحیه و روایتی در میان جوانان شکل گرفت که خود را در اعتراضات بعد از اعلام نتایج انتخابات نشان داد. همین جوانها و مردم پر از خشم و نفرت از جمهوری اسلامی بودند که آن خیزش بزرگ را در ایران بوجود آوردند. بر عکس تصور کسانی که فکر می کنند موسوی و کروی با مردم باقی ماندند اتفاقا اینها برای کنترل مبارزات مردم وظیفه داشتند و دارند که در صحنه باقی بمانند. اگر به دنبال خروش چند میلیونی مردم اینها سکوت می کردند زمینه برای شکل گیری رهبری های رادیکال آماده تر می شد و امکان رادیکالیزه شدن اعتراضات مردمی شدت می گرفت. امری که در تخالف با منافع امثال موسوی ها و رفسنجانی ها و کروی هاست.

جوانان ما نباید فریب مانورها و تبلیغات امثال موسوی را بخورند. وقتیکه موسوی در جمع تعدادی از معلمان کشور می گوید چگونه دولت به خودش اجازه می دهد که فرزندان مردم کشور را بدون دلیل دستگیر و بدون محاکمه در بازداشتگاه نگه دارد، و سپس با ریا کاری تمام میگوید آیا دولت فریاد بلند مردم را نمی شنود که خواهان آزادی زندانیان سیاسی خودشان هستند! خود نیز می داند که دارد فریبکاری می کند. اما وی به این فریبکاریها هم قناعت نکرده و در ادامه می گوید که در تاریخ جمهوری اسلامی این بی سابقه است که دولتی افراد کشور را بدون دلیل دستگیر و در زندان نگهدارد. فریبکاری وقیحانه را می توان در اینجا مشاهده کرد. کسی از بیسابقه بودن چنان اعمال و جنایاتی در جمهوری اسلامی سخن می گوید که در زمان نخست وزیر خودش هزاران نفر بی دلیل و بطور غیر قانونی دستگیر و برای چندین سال بلا تکلیف در سپاهچالهای این رژیم محبوس گشتند. اتفاقا در دوران نخست وزیر وی، بازداشتهای غیر قانونی، شکنجه، دادگاههای صحرانی و اعدام آنقدر مرسوم شد که باعث تحسین خمینی گشت. کاملاً به خاطر دارم که وقتیکه در زندان اصفهان بودم بعد از چاپ مقاله ای در روزنامه رسالت تحت عنوان "سقوط قیمت نفت، سقوط دولت سالاری"، خمینی به دفاع از دولت موسوی برخاست و از جنایات دولت موسوی تقدیر نموده و گفت که این دولت بزرگترین خدمت را به جمهوری اسلامی کرده و شر منافقان و کافران را از سر جمهوری اسلامی کم کرده است .

موسوی در شرایطی از بیدادگاه های نمایشی دستگیرشدگان وقایع اخیر و شو های نخ ما شده تلویزیونی که در واقع هم چندش آور است گله می کند که اتفاقا خود مبتکر همین بیدادگاهها و نمایش اعترافات تلویزیونی بوده است . مگر کسی می تواند فراموش کند که در طول نخست وزیری موسوی روزی نبود که در زندانها اعترافات نادمی را از بلندگوخش نکنند و یا در تلویزیون چنین حقاقتی را به نمایش نگذارند؟! یک نمونه از آن دادگاه نمایشی، مربوط به دستگیر شدگان اتحادیه کمونیستها بود که در بهمن سال ۶۰ در آمل به یک اقدام مسلحانه متوسل شده بودند و حال دولت موسوی می خواست درماندگی آنها در زیر شکنجه را به نمایش عموم بگذارد. نمونه دیگر نمایش اعترافات رهبران حزب مردم فروش توده بود.

واقعیت این است که چهره جنایتکاری چون موسوی را با هیچ آرایش نمی توان دمکرات و آزادیخواه جلوه داد و با هیچ رنگی و از جمله با رنگ سبز هم نمی توان رنگ خون هزاران مبارزی که آرایش هنوز هم بر دستان وی هویدا است را پاک نمود. به عنوان یکی از بازماندگان کشتار های دهه ۶۰ نه قادرم و نه حق دارم که اجازه دهم مسئولیت موسوی در کشتار هزاران زندانی سیاسی ماست مالی شود. بهترین فرزندان این مملکت در زمان موسوی دسته دسته به جوخه های

اعدام سپرده شدند و حال عده ای در تلاش اند تا یکی از مسئولین این جنایت و کشتار را در پوشش رنگ سبز ناجی مردم ما جا بزنند. کسی که با بی شرمی و دروغگوئی آشکار مدعی است که در ۳۰ سال سلطه جمهوری اسلامی دستگیری بی دلیل مردم بی سابقه است، چگونه می تواند ناجی مردم ستمدیده باشد، آن هم در شرایطی که هنوز خیلی ها زنده اند و می توانند شهادت دهند که در سالهای نخست وزیری وی هزاران جوان، دختر و پسر در خیابان های کشور دستگیر و در خانه های امن و سپاهچالهای رسمی چون اوین مورد شکنجه قرار گرفته و خیلی ها در زیر شکنجه کشته می شدند؟! مادران و خانواده های این عزیزان هنوز زنده اند و خاوران این جنایت وحشیانه جمهوری اسلامی و نخست وزیرش موسوی هنوز پا بر جاست . **خاوران گلزاری است که کور های دسته جمعی عزیزان ما در آن قرار دارد، گورستانی که اجساد هزاران کمونیست و آزادیخواه در آن جای دارد و سند زنده ای از جنایات موسوی است. حتی اسناد اجساد که از خاک آنجا بیرون آمده بودند، موجود است.**

با توجه به آنچه که گفته شد می توان دید که واقعا بین سردمداران جمهوری اسلامی که در ۳۰ سال گذشته با روشهای مختلف شیوه جان مردم ما را کشیده اند فرق ماهوی وجود ندارد. **واقعیت این است که همه کسانی که در این سالها هدایت ماشین دولتی را بر عهده داشته اند همه یک هدف را دنبال می کردند که همانا حفظ شرایط استثمار و غارت مردم و سرکوب اعتراضات طبیعی آنها در مقابل این غارتگری است. فقر و فلاکت مردم و اسارت و ادبار آنها لازمه حفظ آن نظامی است که موسوی آنرا "نظام مقدس جمهوری اسلامی" می نامد و مردم ما بر عکس خواهان نابودی آن می باشند که این خواست را به اشکال مختلف در جریان خیزش اخیر فریاد زدند . جوانان ما باید بدانند که جمهوری اسلامی رژیمی سراسر جنایت پیشه می باشد که ۲۰ سال است در سرکوب و جنایت در حق مردم ما از هیچ چیز کوتاهی نکرده است و در این سرکوب و جنایت همه جناح ها و دارو دسته های درونی اش، هم صدا می باشند. همه جناح های درونی رژیم، مخالف مطالبات و خواستها بر حق مردم ما می باشند، و اگر مردم ما می خواهند به آزادی برسند باید یک دل و یک صدا خواهان نابودی تمامیت جمهوری اسلامی یا همه جناح ها و دار و دسته های درونی آن باشند . این است راه نجات از منجلا ب جمهوری اسلامی و نه دخیل بستن به کسانی که علیرغم همه عطر و ادکلنی که استفاده می کنند هنوز هم بوی خون عزیزان ما، آن هزاران کمونیست و آزادیخواهی که در این ۳۰ سال جانشان را برای رسیدن به آزادی فدا کرده اند از وجودشان به مشام می رسد.**

محمد هُشی

۱۵ شهریور ۱۳۸۸ - ۶ سپتامبر ۲۰۰۹

گزارشی مختصر از برگزاری نمایشگاه عکس در شهر گوتنبرگ سوئد!

در گرامیداشت خاطره هزاران زندانی سیاسی که در دهه ۶۰ و بویژه در تابستان سال ۶۷ بدست رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی به قتل رسیدند و در همبستگی با خیزش قهرمانانه اخیر توده ها بر علیه رژیم جمهوری اسلامی، در روز ۵ سپتامبر بطور همزمان در استرالیا، سوئد، اتریش و انگلستان، نمایشگاه های عکسی با خواست آزادی زندانیان سیاسی ویا شعار محوری "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" برگزار شد.

در همین چهار چوب سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد-گوتنبرگ با همکاری فعالان کانون همبستگی با کارگران ایران-گوتنبرگ و رادیوی همراه کارگران-گوتنبرگ مبادرت به برگزاری یک نمایشگاه عکس در میدان برن توریت شهر نمودند.

هدف از برگزاری این نمایشگاه بزرگداشت خاطره زندانیان سیاسی ای بود که ۲۱ سال پیش در تابستان ۶۷ بدست رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، ددمنشانه به قتل رسیدند. این نمایشگاه همچنین برای رساندن صدای به حق توده های زحمتکش، زنان، جوانان، دانشجویان و خلق های تحت ستم به افکار عمومی جهان و تاکید بر ضرورت آزادی هزاران زندانی سیاسی برگزار شد که هم اکنون در وحشیانه ترین شرایط در سیاهچالهای جمهوری اسلامی به زنجیر کشیده شده اند. در این نمایشگاه تصاویر افشاگرانه ای از جنایات رژیم پرشور توده های مردم به نمایش گذارده شده بود. تصاویری که بیانگر مبارزاتی است که افت و خیزهای خود را داشته اما هرگز خاموش نگشته، و نشان داده تا نابودی کامل رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی با همه دسته بندی های درونی اش بی هیچ توقفی به راه خود ادامه خواهد داد.

همراه با عکسهای مختلف شعارهایی به زبان سوئدی و انگلیسی نظیر "سرنگون باد جمهوری اسلامی"، "ما خواهان آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی هستیم"، "نابود باد جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته" و "کشتار و شکنجه در ایران باید متوقف شود" در محل برگزاری نمایشگاه نصب شده بود. همچنین علاقه مندان می توانستند با امضای طوماری که در محکومیت دیکتاتوری حاکم بر کشور تهیه شده بود، همبستگی خود را با مبارزات مردم ستمدیده ایران نشان دهند. در طول زمان برگزاری این نمایشگاه آثار و نشریات چریکهای فدایی خلق در میز کتاب ارائه شده و اطلاعاتی به زبانهای سوئدی و انگلیسی تحت عنوان "چرا در اینجا جمع شده ایم" نیز میان بازدیدکننده گان توزیع شد.

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران سوئد-گوتنبرگ ۶ سپتامبر ۲۰۰۹

گزارشی از برگزاری نمایشگاه عکس در اتریش- وین

در گرامیداشت خاطره هزاران زندانی سیاسی که در تابستان سال ۶۷ بدست رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به قتل رسیدند و در همبستگی با اعتراضات پرشور اخیر توده ها بر علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی، فعالین چریکهای فدایی خلق روز ۵ سپتامبر بطور همزمان در استرالیا، سوئد، اتریش و انگلستان، آکسیونهای اعتراضی ای با شعار محوری "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" ویا خواست آزادی زندانیان سیاسی برگزار نمودند. در همین چهار چوب فعالین چریکهای فدایی در وین روز شنبه ساعت ۵ بعد از ظهر مبادرت به برگزاری یک نمایشگاه عکس در مقابل اپرای این شهر نمودند.

در جریان این آکسیون، عکسهایی که نمایانگر گوشه ای از جنایات جمهوری اسلامی در طول ۳۰ سال سلطه جنایتکارانه اش بود و بویژه عکسهایی از ددمنشی های مزدوران جمهوری اسلامی در سرکوب خیزش اخیر مردم در محل نمایشگاه نصب شد. در تعدادی از این عکسها نمونه هایی از اعدامهای دستجمعی در ملاء عام، صحنه های شلاق زدن توده های ستمدیده توسط جلادان جمهوری اسلامی و همچنین نماهایی از گورهای دستجمعی در گلزارخاوران به نمایش درآمده بود. در عین حال صحنه هایی از مبارزات دلاورانه مردم ایران بر علیه نیروهای نظامی- امنیتی در این عکس ها دیده می شد. آرم چریکهای فدایی خلق و شعارهایی در چهارچوب برنامه و مواضع تشکیلات در محل نصب شده بود. همه اینها توجه عابرین را به خود جلب می کرد. آنها با کنجکاوی در آنجا می ایستادند و به عکس ها خیره می شدند. بسیاری از بینندگان با ابراز همدردی با مردم مبارز ایران مطرح می کردند که چگونه می توانند از این حرکت پشتیبانی نمایند. در طول مدت برگزاری نمایشگاه اعلامیه ای به زبان آلمانی و انگلیسی بین عابرین پخش شد و نشریات سازمان نیز بین ایرانیانی که از نمایشگاه دیدن می کردند توزیع گردید. برخی از این ایرانیان ضمن استقبال از این حرکت بر تداوم چنین حرکتی در شهر وین تاکید داشتند.

همچنین روز بعد یعنی ششم سپتامبر، برگزاری فستیوال VOLKSSTIMME فرصتی بوجود آورد که بتوان همین نمایشگاه را در این فستیوال برپا نمود که همراه با آن میز کتاب فعالین چریکهای فدایی خلق نیز گذاشته شد. فستیوال (VOLKSSTIMME) که هر ساله در این شهر برگزار می شود، به طور سنتی فرصتی برای گردهم آئی نیروهای سیاسی گوناگون متعلق به طیف چپ می باشد. این فستیوال در روزهای پنجم و ششم سپتامبر برگزار می شود و معمولاً چند هزار نفر در آن شرکت کرده و ضمن برپائی برنامه هایی به بحث و تبادل نظر با یکدیگر می پردازند. یکی از ویژگیهای این فستیوال برگزاری میز کتاب می باشد که گاه نویسندگان برخی از کتاب ها ارائه شده نیز در آنجا حضور می یابند. برپائی نمایشگاه عکس از جنایات رژیم جمهوری اسلامی و مبارزات مردم قهرمان ایران در مقابل این رژیم و همه جناح های درونیش در این فستیوال مورد استقبال تعداد زیادی از شرکت کنندگان در این مراسم قرار گرفت و بازدید کنندگان را هر چه بیشتر در فضای سیاسی در ایران قرار داد. در طول ۷ ساعتی که این نمایشگاه برقرار بود، تعداد زیادی اعلامیه به زبان آلمانی و انگلیسی بین مردم پخش شد.

در مجموع کار تبلیغاتی و آگاه گرانه ای که در این دو روز انجام شد تاثیر مثبتی در افشای چهره جنایتکاران حاکم بر جای گذاشت و گامی بود در مبارزه بر علیه دیکتاتوری حاکم بر ایران که با توسل به همه وسائل می کوشد چهره سرکوبگرانه خود را در میان افکار عمومی وارونه جلوه دهد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در اتریش- وین ۷ سپتامبر ۲۰۰۷

مراسم بزرگداشت زندانیان سیاسی در هلند

به منظور بزرگداشت خاطره هزاران تن از زندانیان سیاسی کمونیست و مبارز در بیست و یکمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ و در حمایت از جنبش توده های به پاخاسته بر علیه رژیم جمهوری اسلامی، روز جمعه ۱۱ سپتامبر، آکسیون افشاگرانه ای در مرکز شهر آمستردام در میدان دام برگزار شد. میدان دام یکی از مراکز پر رفت و آمد و مهم توریستی در آمستردام است و به همین دلیل حرکت فوق مورد توجه وسیع عابرین و بویژه جوانانی قرار گرفت که گرچه رویدادهای سیاسی ایران را تعقیب می کنند ولی بدلیل سیاستهای بلندگوهای تبلیغاتی دولت هلند در سانسور اخبار از واقعیت قضایا در ایران مطلع نیستند.

در این حرکت یک نمایشگاه عکس از جنایات جمهوری اسلامی بر علیه مردم و همچنین شعارهای بزرگی به زبانهای فارسی و انگلیسی با مضمون "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی"، "نابود باد امپریالیسم، زنده باد سوسیالیسم"، "زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم" و "زنده باد همبستگی بین المللی" به نمایش درآمده بود که با استقبال چشمگیر عابرین مواجه شد.

همچنین برگزار کنندگان این آکسیون با هدف آگاهی افکار عمومی از ۳ دهه جنایات رژیم جمهوری اسلامی با تمام جناح های ارتجاعی اش بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم ایران اطلاعاتی هابی را به زبانهای فارسی و انگلیسی و هلندی تهیه کرده بودند که تعداد زیادی از آنها را در میان عابرین پخش شد و حمایت جمعیت را به این حرکت مبارزاتی افشاگرانه جلب کرد. در طول این حرکت برنامه های هنری ای نیز برای شرکت کنندگان اجرا شد. در طول این حرکت رفقا به سوالات جمعیت در مورد اوضاع جاری در ایران جواب می دادند و آنها را از واقعات مبارزات مردم ایران آگاه می ساختند.

حرکت افشاگرانه فوق یک حرکت مبارزاتی موفق در هلند بود که به ابتکار "کمیته میز کتاب آمستردام" متشکل از فعالین چریکهای فدایی خلق در هلند، انقلابیون کمونیست، کانون زندانیان سیاسی (در تبعید)- هلند، سازمان زنان ۸ مارس هلند، هواداران حزب کار ایران (نوفان) هلند، خانه هنر هلند، شورای سوسیالیستهای مسلمان و سازمان IKA برگزار شد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۹

فعالین چریکهای فدایی خلق: گزارشاتی از حرکات اعتراضی در خارج کشور در حمایت از خیزش توده ای اخیر! (صفحات ۸، ۱۶ و ۱۹)

کمک مالی

آمریکا

نیویورک

ندا

۴۰۰ دلار

کالیفرنیا

چریک فدایی

۲۰۰ دلار

انگلستان

ماهی سیاه کوچولو

۱۰۰ پوند

پیام فدایی

۳۳ پوند و ۳۴ پنی

آلمان

چریک فدایی رفیق زیرم

۱۰ یورو

چریک فدایی - دشت مغان

۱۵ یورو

مادران زحمتکش گیلک

۱۵ یورو

رفیق رشید حسنی

۱۰ یورو

مادران زحمتکش گیلک

۱۰ یورو

رفیق رحیم حسنی

۱۰ یورو

چریکهای فدایی - پارستان

۱۰ یورو

چریک فدایی رفیق زیرم

۱۰ یورو

مادران زحمتکش گیلک

۱۰ یورو

چریکهای فدایی - دشت مغان

۱۰ یورو

چریک فدایی - رفیق زیرم

۱۰ یورو

چریکهای فدایی گیلک زبان

۱۰ یورو

رفیق ایوب ملکی

۱۰ یورو



استرالیا

یاد بود شهدای سال ۶۷ و اعتراض به جنایات اخیر در ایران!

در گرامیداشت خاطره زندانیان سیاسی ای که در تابستان سال ۶۷ بطور وحشیانه ای بدست رژیم مزدور جمهوری اسلامی به قتل رسیدند و در همبستگی با خیزش اعتراضی بزرگ اخیر مردم برعلیه رژیم جمهوری اسلامی، روز ۵ سپتامبر بطور همزمان در استرالیا، سوئد، اطریش و انگلستان، اکسیونهای اعتراضی ای با خواست آزادی زندانیان سیاسی با شعار محوری "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" برگزار شد. در همین چهار چوب از ساعت ۱۲ ظهر تا ۳ بعد از ظهر نمایشگاه عکسی از طرف هواداران سازمان در مرکز شهر سیدنی مقابل تاون هال برگزار گردید. در این اعتراض اعلامیه های سازمان به زبان انگلیسی و تعدادی هم به زبان فارسی پخش شده و با افراد زیادی در مورد شرایط ایران و وحشیگری رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در بر خورد با توده های مبارز ایران صحبت کرده و افشاگری شد. این اکسیون اعتراضی با حمایت عده ای از ایرانیان مبارز و نیز یکی از نیروهای چپ استرالیا به نام "سوسیالیست آلترناتیو" برگزار شد و توجه بخش زیادی از رهگذران را به خود جلب نموده و تنی چند از شرکت کنندگان در بخش اطلاعیه ها ما را یاری رساندند. در این اعتراض عکس شهدای اخیر خیزش مردم و همچنین عکسهایی از صحنه های اعدام مردم رنجیده و و حملات نیروهای سرکوب نشان داده شد که تاثیر زیادی بر مردمی که از این منطقه عبور میکردند، داشته و مورد توجه زیاد واقع میشد.

شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد سوسیالیسم، مرگ بر امپریالیسم و جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود بایدگردد نیز در این حرکت اعتراضی به نمایش در آمده بود. همچنین تعداد زیادی از عابریان اعم از پیرو جوان در حمایت از مبارزات مردم ایران و اعتراض به جمهوری اسلامی طومار اعتراض بر علیه سرکوب و اعدام مردم در ایران را امضاء کردند.

هواداران چریکهای فدایی خلق ایران استرالیا- سیدنی ۶ سپتامبر ۲۰۰۹

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!